ربیع القرآن

(درمبحث قواعد تجویدی)

(جلد اوّل)

تألیف: عبدالسلام حقگو



مسجد جامع امام شافعی کرمانشاه

ربیع القرآن

(در مبحث قواعد تجویدی)

(جلد اوّل)

تألیف :

عبدالسلام حق‌گو

مسجد جامع امام شافعی - کرمانشاه

سال ۱۳۸۰

حق‌گو، عبدالسلام
ربیع القرآن: (در مبحث قواعد تجویدی) تألیف: عبدالسلام حق گو. ـ
کرمانشاه: مسجد جامع امام شافعی ـ کرمانشاه ۷۹
۹۷ ص.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه .
شابک: ۷ ـ ۶۱۹ ـ ۰۶ ـ ۹۶۴
۱. قرآن ـ تجوید. الف. عنوان .
BP ۷۹/۶/ ح ۷ ر ۲ ۱۳۷۹ ۲۹۷/۱۵۱

ناشر : مولف
ربیع القرآن
نویسنده : عبدالسلام حق‌گو
حروفچینی : واحد رایانه‌ای انتشارات باغ ابریشم
(باقری‌نسب ـ صیادپور)
نوبت چاپ : اول ـ سال ۱۳۸۰
چاپ و صحافی : چاپخانه رستم خانی
شمارگان : ۵۰۰۰ جلد
شابک : ۷ ـ ۶۱۹ ـ ۰۶ ـ ۹۶۴

هدیه

این کتاب را هدیه می دارم به استاد گرامـــی و فرامـوش نشـدنی ، نایب مقرئ جهان در سال ۱۳۴۵ مرحوم مـلا **محمـد ربیعـی** کـه خداوند قرین رحمتش کند و ما را بواسطه ایشان و شفاعت حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) عفو نماید .

و هدیه می دارم به پدر و مادرم ، امیدوارم آنها از من راضی باشـند تا خداوند از من راضی گردد .

رَبَّنَا اغْفِرْلِی وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ[1] (سوره ابراهیم ـ آیه ٤١)

[1] بارالها روزی که حساب به پا می شود تو در آن روز سخت بر من و والدین من و همهٔ مؤمنان از کرم ببخشا

فهرست

مقدمه :

کتابی را که در پیش رو دارید مختصری از قواعد تجوید می‌باشد که در کتابی به نام ربیع القرآن (جلد اول) گردآوری شده است برای علاقمندان به فراگیری فن تجوید و روانخوانی قرآن ، و جلد دوم آن در آتی در اختیار عزیزان علاقمند به علم تجوید قرار خواهد گرفت . انشاء الله

مطالب این کتاب توسط مؤلف روزهای جمعه در مسجد جامع شافعی کرمانشاه تدریس می شود و توضیحات بیشتر در باب کتاب و یادگیری آن در کلاس تشریحی می توان کسب نمود .

و در پایان از جناب دکتر محمود رضا سلیمی زردویی که در امر چاپ مرا یاری فرمودند ، کمال سپاس و تشکر را دارم و از ایزد منان تقاضای طول عمر را برای ایشان خواستارم .

عبدالسلام حقگوئی

۷۹/۱۱/۵

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول‌الله (ص) : خَیْرُکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ وَ عَلَّمَهُ

«بهترین شما کسی است که قرآن را فراگرفته و به دیگران بیاموزد.»

تجوید

تجوید یا ریستاسیون Rezitaion یعنی هنر درستخوانی قرآن و در لغت به معنای «تحسین، تکمیل، نیکو گردانیدن، زیبا خواندن» و در اصطلاح قرائت عبارت است از «اداء حرف از مخرجش همراه با اعطاء «حق» و «مستحق» آن حرف . قرآن به لهجه‌ی خاندان قریش که زبان نوشتنی یا ادبی عربستان است وحی شده است.

علم تجوید:

شناخت اوضاع و احوال حروف و کلمات قرآن اعم از مخارج و صفات و وقف و تفخیم و ترقیق و امثال آنها می‌باشد.

علم قرائت:

شناخت وجوه مختلف اعراب و قواعد و ضوابطی است که قرآن مجید بر طبق آنها نازل گردیده.

علم تفسیر:

شناخت معانی و مقاصد قرآن کریم و استخراج احکام و حکمتهای آن است تا مضامین.

اقسام قرائت قرآن (انواع قرائت)

۱ ـ ترتیل ۲ ـ تحقیق ۳ ـ تحدیر (حَذْر) ۴ ـ تدویر

۱ ـ ترتیل:

در لغت به معنی نظم و ترتیب در کلام و در اصطلاح قرائت خواندن قرآن بطور منظم و با تأنّی و شمرده و همراه با تدبر در معنی است.

۲ ـ تحقیق:

در لغت به معنی «مبالغه» انجام چیزی بدون کمی و زیادی و رسیدن به حقیقت شَیْءً است و در قرائت قرآن عبارت است از خواندن قرآن با حداکثر آرامش و تأنی حتی «آهسته‌تر از قرائت ترتیل»

۳ ـ تحدیر (حَذْر):

یعنی سرعت گرفتن و از سراشیبی به پایین آمدن می‌باشد و در قرائت عبارت است از خواندن قرآن با سرعت زیاد همراه با رعایت‌احکام‌تجوید و قرائت با تحدیرعبارتست‌از رادراج[1].

---

۱ ـ داخل کردن کلمه در کلمهٔ مابعد.

۴ ـ تدویر:

حدفاصل میان قرائت تحدیر و تحقیق می‌باشد که مورد توجه اکثر قراء می‌باشد یعنی نه به سرعت «حدر» و نه به کندی «تحقیق».

* **اِسْتِعاذَة:** «اِسْتِعْاذَه» در لغت به معنای «پناه بردن» و در اصطلاح علم قرائت، عبارت است از گفتن جملهٔ **«اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم»** مستحب است قاری در آغاز قرائت «استعاذه» نماید.

* **بِسْمَلَه:** کلمه «بِسْمَلَه» نام عبارت **«بِسْمِ الرَّحمنِ الرَّحیم»** است.

سوره توبه بدون بسمله و سوره نَمْل دارای دو بسمله است.

چنانچه آیه با نام شیطان (اعم از ظاهر یا ضمیر) شروع شود و همچنین در شرح دوزخ، عذاب الهی، کفار و... باشد ترک بسمله بهتر است.

تلاوت بسمله در آغاز سوره توبه ممنوع و در ابتدا به آیات میانی این سوره بلامانع است.

همزهٔ وصل

تعریف:

همزهٔ وصل که به آن «الف وصل» نیز گویند، همزه‌ای است بدون علامت و بر سر کلماتی می‌آید که با سکون یا تشدید آغاز می‌شوند. این همزه هنگام ابتداء به کلمه خوانده می‌شود اما در

وسط کلام، ساقط می‌گردد و در قرآن بدون حرکت نوشته می‌شود و قاری خود باید نوع حرکت آن را بداند. در برخی از قرآنها، بر بالای همزهٔ وصل یک علامت صاد کوچک «ص» به نشانهٔ وصل گذاشته می‌شود.

همزهٔ قطع

تعریف :

همزه‌ای را که در آغاز و وسط و آخر کلمه بیاید و جزو اصل کلمه باشد و دارای حرکات سه‌گانه بوده و هیچ‌گاه حذف نشود، «همزه قطع» گویند. مانند: **اِنّٰا اَعْطَيْنٰاکَ الْکَوْثَرَ**

حروف والی:

هر گاه حروف (و ا ل ی) حرکتی نداشته باشد خوانده نمی‌شود مثال: **زَکوٰة ، تَقْتُلوُا ، وَالنَّجمْ ، عیسیٰ ، حَتّیٰ** و ...

حروف شمسی:

حروفی هستند که چون ال برسرآنهابیاید (لام) آن تلفظ نمی‌شود و حرف بعد از (لام) مشدّد می‌گردد. حروف شمسی عبارتند از: (ت ، ث ، ر ، ذ ، ز ، س ، ش ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ل ، ن) که برای سهولت فراگیری حروف شمسی آن را در جملهٔ «شنل زردست» گردآوری کرده‌اند مثال: **اَلشَّمس**.

حروف قمری:

حروفی هستندکه چون (ال) بر سر آنها بیاید (لام) آن تلفظ می‌شود حروف قمری عبارتند از: (ا ، ب ، ج ، ح ، خ ، ع ، غ ، ف ، ق ، ک ، م ، و ، ه ، ی) که برای سهولت فراگیری آن در کلمات «حج ، کعبه ، خوف ، قیماغ» گرد آورده‌اند مثال: **اَلْقَمَر**

فرق بین همزه و الف:

همزه در اول و وسط و آخر کلمه واقع شده و قبول حرکت می‌نمایدولی‌الف‌قبول‌حرکت‌نکرده‌و همیشه ماقبل آن مفتوح است.
مثال برای همزه: **اَکَلَ ، سَئَلَ ، شاءَ**
مثال برای الف: **کِتابٌ ، قالَ ، مِهادٌ**

فرق سکون و ساکن:

سکون عبارت است از علامت تعیین‌شده (ـْـ) و ساکن عبارت است از حرفی که سکون روی آن قرار می‌گیرد.

* **الف مقصوره:** الف مقصوره یعنی الف کوچک که در قرآن بصورتهای زیر است مثال: **سَمٰوٰت، هٰذی، صَلٰوه و عیسیٰ**

توجه : الف مقصوره همان الف مدی است.

* **سکون لازم:** سکونی است که در اصل ساکن بوده و ما دخالتی در آن نداشته‌ایم مثال: **قُلْ ، هَلْ**

* **سکون عارضی:** سکونی است که حرف آخر کلمه متحرک بوده و ما خود آن را ساکن می‌کنیم مانند: **اَلرَّ حْمٰنُ** که می‌شود **اَلرَّحْمٰنْ**

اسامی و تعداد حروف تهجّی یا الفبای زبان عرب

هجاء یعنی شمردن حروف به اسامی آنها و مجموع حروف از الف تا یاء را حروف تهجّی می‌نامند. حروف تهجّی یا الفبای زبان عرب را بعضی بیست و هشت حرف و برخی الف را هم اضافه کرده و بیست و نه حرف گفته‌اند.

محل تلفظ مخارج حروف تهجّی

۱۷ مخرج است (سه حلق ـ ده دهان ـ چهار لبها) که به ترتیب زیر از ابتدای حلق سوی دهان و لبها به شرح زیر است .

الف ـ حروف حلقی : (همزه ـ هـ ـ ع ـ ح ـ غ ـ خ)

ب ـ حروف لهوی : (ق ـ ک)

ج ـ حروف ضِرسی : (ض)

د ـ حروف شَجَری : (ج ـ ش ـ ی)

هـ ـ حروف لِثوی : (ل ـ ن ـ ر)

و ـ حروف نِطْعِی : (ط ـ د ـ ت)

ز ـ حروف اَسَلی: (ص ـ س ـ ز)

ح ـ حروف ذَوْلَقی: (ط ـ ذ ـ ث)

ط ـ حروف شفهی (ف ـ ب ـ م ـ و)

دندانها و اقسام آن

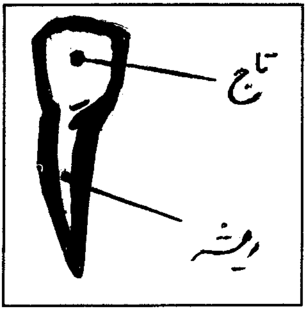
بطور طبیعی انسان دارای ۳۲ دندان است که ۱۶ عدد آن در آرواره بالا و ۱۶ عدد در آرواره پایین قرار دارند.

اسامی دندانها

۱ ـ دندانهای ثنایا ۲ ـ دندانهای رباعیات ۳ـ دندانهای اَنْیابْ ۴ـ دندانهای اضراس (ضواحک، طواحن، نواجذ)

۱ ـ دندانهای ثنایا (جمع ثَنِیَة) :

دقیقاً در جلو و وسط آرواره‌ها قرار دارندوتعدادشان۴عدداست (درهرآرواره۲عدد).ثنایای‌بالا، درشت‌تر از ثنایای‌پائین‌هستند و ریشهٔنامگذاری آنهانیزهمین‌است(دوتایی).



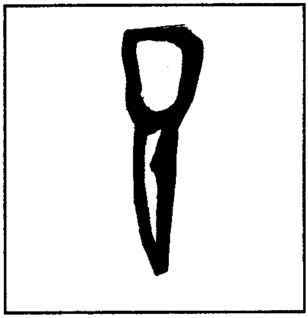
شکل ۱ ـ دندان ثَنیَّة

۲ ـ دندانهای رباعیات (جمع رَباعِیَة بدون تشدید) :

تعدادشان ۴ عدد است (در هر آرواره، دو عدد) در طرفین ثنایا قرار

دارند و در واقع مثل چهار گوشه، چهار طرف ثنایا را در بر گرفته‌اند. ریشهٔ نامگذاری آنها نیز همین است .

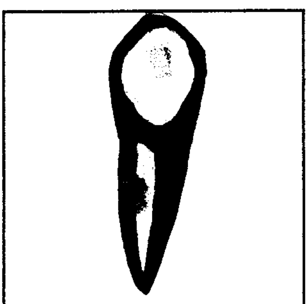
مجموعه دندانهای ثنایا و رَباعیات در فارسی، دندانهای «پیش» نام دارد.



شکل ۲ ـ دندان رَباعِیة

۳ ـ انیاب (جمع ناب) :

تعدادشان ۴ عدداست (در هر آرواره، دو عدد) و در طرفین رَباعیات قرار دارند. نوک تیز هستند و در فارسی«نیش» نام دارند.



شکل ۳ ـ دندان ناب

۴ ـ اَضْراس (جمع ضِرْس) :

بعلت «دندانه»دار بودن سطح فوقانی، «ضرس» نام دارند. (ضرس دیوار قلعه = دندانه‌های سر دیوار). به این دندان‌ها در

فارسی «آسیا» گفته می‌شود.این دندان‌ها، خود سه قسم‌اند :

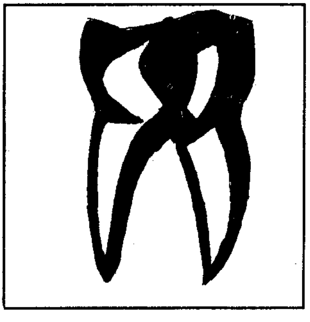
* **الف ـ ضَواحک (جمع ضاحِکَة)** : تعدادشان ۴ عدد است (دو عدد در هر آرواره) و هر یک پس از «ناب» قرار دارند. «ضاحکه» به معنای «خندان» است و به ضواحک، دندان‌های «آسیای کوچک» گویند.



شکل ۵ ـ دندان ضاحکة

* **ب ـ طواحن (جمع طاحِنَة)** : دندان‌های اصلی اضراس هستند. تعدادشان ۱۲ عدد است (شش عدد در هر آرواره) و پس از ضواحک قرار دارند.

«طاحنه» به معنای «آسیاب ـ له کننده» است و در «له» کردن لقمه غذا مؤثرند. در فارسی «دندان‌های آسیای بزرگ» نام دارند.



شکل ۶ ـ دندان طاحنة

* **ج ـ نَواجِذ (جمع ناجذة)** : آخرین نوع دندان‌های اضراس هستند. تعدادشان ۴ عدد است (دو عدد در هر آرواره). برخلاف سایر دندان‌ها، از ۲۰ سالگی به بعد، بر می‌آیند و لذا به دندان‌های «عقل» مشهورند. (**عَضَّ علیٰ ناجِذَةٍ** = به کمال عقل و بلوغ رسید)

دندان‌ها، به ویژه در آروارۀ بالا، نقش مهمی در ایجاد حروف دارند و از قسمت‌های ثابت اندام‌های گفتاری هستند.

لِثّه

آن قسمت از آرواره است که ریشه دندان‌ها در آن جای دارد. جنس آن از بافت مخاطی و به رنگ قرمز است. سه جایگاه تولید حرف به «لثه» مربوط می‌شود .

یکی مرز بین دندان‌ها و لثه است، دیگر خود «لثه» و جایگاه سوم، مرز بین لثه و سقف دهان؛ و هر یک از این قسمت‌ها جداگانه در ایجاد حروف نقش دارند.

سقف دهان (حَنَکُ الأَعْلیٰ)

این قسمت از دهان به دو قسمت «سخت کام» و «نرم کام» تقسیم می‌شود.

«سخت کام» (یا به طور مختصر، کام) به آن قسمت از سقف دهان گفته می‌شود که شکل گنبدی و جداری سخت و استخوانی

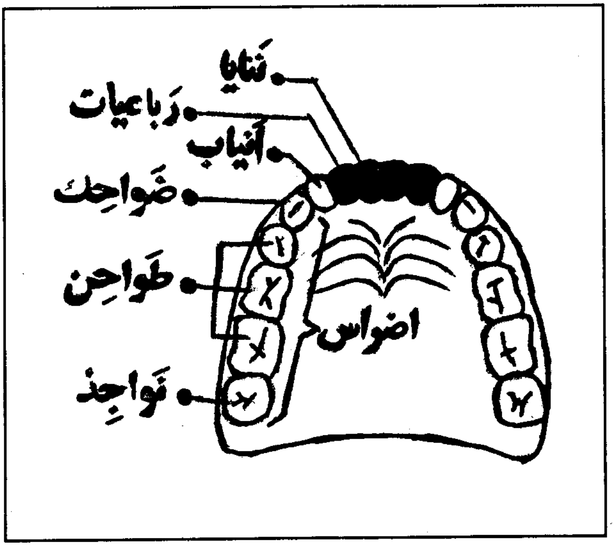
دارد. «میان‌زبان» با این قسمت از سقف دهان، برخی از حروف را می‌سازد.

«نرم‌کام» قسمت عقب سقف دهان است که گاه به عنوان عضو ثابت با عقب زبان حروفی را می‌سازد و گاه به عنوان عضو متحرک، به طرف حلق رفته و صداهای دیگر را تولید می‌نماید.

زبان کوچک

نرم‌کام در قسمت عقب به عضله‌ای باریک ختم می‌گردد که از سقف‌دهان‌آویزان است و به آن زبان کوچک یا «لَهاة» گفته می‌شود.

برای موضع وسیع «لسان» ده مخرج حرف قائل شده‌اند که از آنها مجموعاً، ۱۸ حرف خارج می‌شود.



شکل ۷ـ نمای دندانهای فک

۱- زبان کوچک

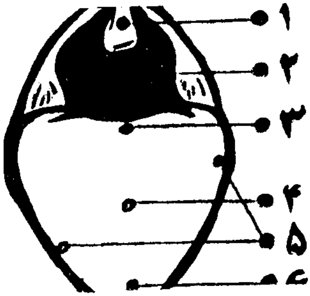
۲- حلق

۳- انتهای حلق

۴- وسط زبان

۵- کناره های زبان

۶- نوک زبان



شکل ۸) نمای روبروی دهان – زبان کوچک و زبان و حلق

۱- حلق

۲- جوف (فضای داخل)

۳- زبان کوچک

۴- زبان

۵- سقف دهان

۶- دندان ثنایای بالا

۷- دندان ثنایای پائین

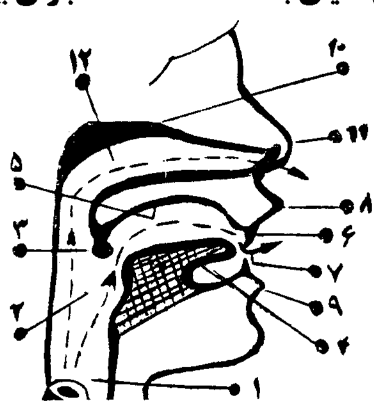
۸- لب بالا

۹- لب پایین

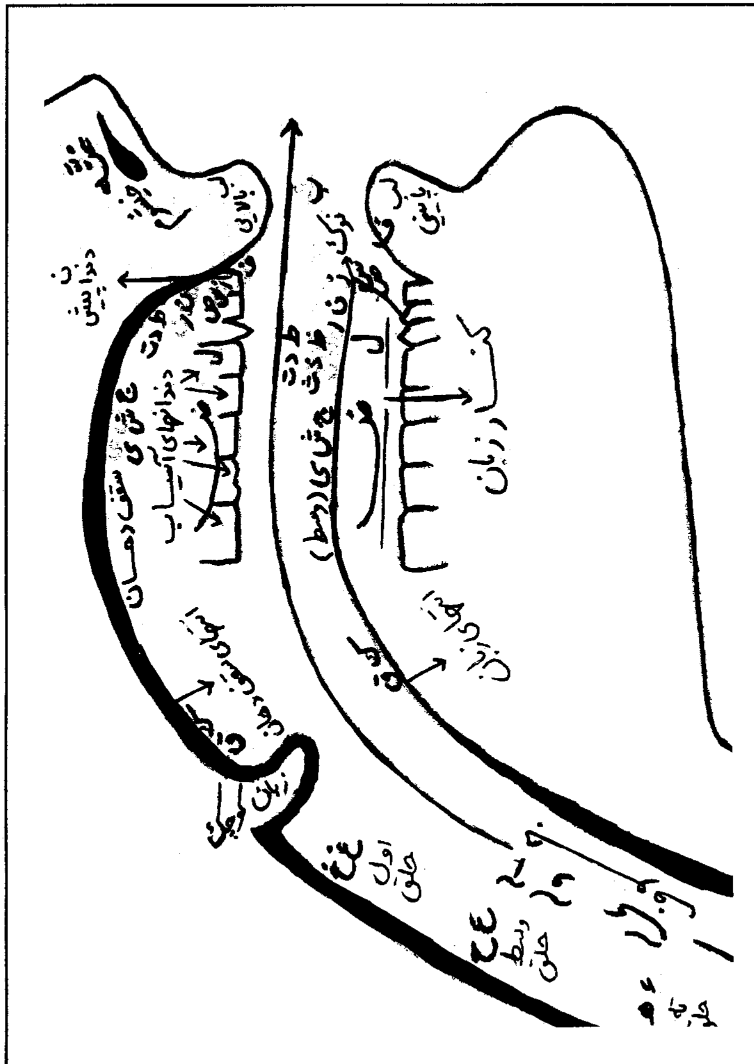
۱۰- خیشوم (داخل بینی)

۱۱- بینی

۱۲- مجرای بینی



شکل ۱۰) اعضای دخالت کننده در تلفظ حروف



شکل فضای دهان و محل تلفظ حروف

باب مخارج حروف

مخرج در لغت یعنی «محل خروج» و در تجوید عبارت است از «محل خروج حروف».

محققان تعداد مخارج حروف را (هفده) دانسته‌اند، خلیل‌بن‌احمد[1] بر این گفتار است و ابن جزری آن را ترجیح داده است. و سیبویه[2] و اصحابش تعداد مخرجها را (شانزده) می‌دانند، زیرا نزد آنان الف جوفی ؤ همزه از یک مخرج تلفظ می‌شود و فَرَّاء[3] و اصحابش می‌گویند تعداد آنها (چهارده) است، زیرا نزد آنان مخرج (لام و نون و راء) یکی است.

مخرجها [بطور کلی] در پنج جا وجود دارند:

جَوْف، حلق، زبان، لب، خیشوم.

۱ ـ جوف:

مقصود از جوف فضای ممتد از حلق به طرف دهان است؛ که

۱- ابوعبدالرحمن خلیل‌بن احمد بن عُمَربن‌تَمِیم فَرَاهیدی بصری، پیشوای نحویان و اولین کسی که عَروض را استخراج نمود، او استاد سیبویه است و سیبویه اکثر مسایل کتاب خود را از او روایت کرده است. خلیل به سال ۱۷۵ هـ. ق وفات یافت.

۲- ابوبِشر عمروبن‌عثمان‌بن‌قنبر، پیشوای بصریان در اصل فارسی است در بصره بزرگ شده. صاحب کتاب مشهور در نحو به سال ۱۸۰ هـ. ق در بیضای شیراز در سن سی و دو سالگی وفات یافت.

۳- ابوزکریا یحیی‌بن زیاد بن عبدالله بن مروان دیلمی معروف به فرّاء اعلم کوفیان به نحو بعد از کسایی به سال ۲۰۷ هـ. ق وفات یافت.

بنابراین‌مخرج‌غیرمحدودی‌است‌وازآن سه حرف زیر تلفظ می‌شود:

ــ الف **لَیّنَه** .

ــ واو ساکنی که قبل از آن ضمّه باشد.

ــ یای ساکنی که قبل از آن کسره باشد.

این حرفها همراه با بیرون آمدن نفس از ششها تلفظ می‌شوند و انقطاع صدا در خارج دهان ادامه دارد و از آنجائیکه صدای آنها همه این مخرج را فرا می‌گیرد و مشقّتی در تلفظ آنها نیست ؛ حرف (مدّ و لین) نیز نامیده شده‌اند.

۲ ـ حلق :

در حلق سه مخرج وجود دارد :

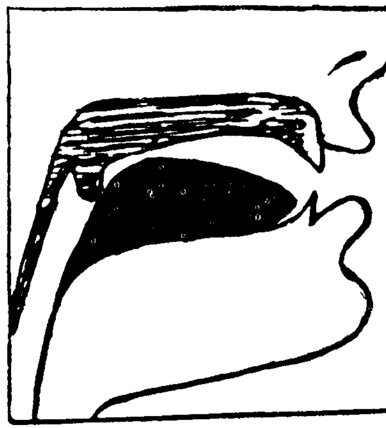
* **الف : تهِ‌حلق** ـ یعنی‌آخرآن‌ازطرف‌سینه‌ومخرج (همزه و ها) است.
* **ب : وسط حلق** ـ مخرج (عین و حا).
* **ج : اول حلق** ـ یعنی نزدیکترین جزء آن به دهان، و (غین و خا) از آن تلفظ می‌شود.

۳ ـ زبان :

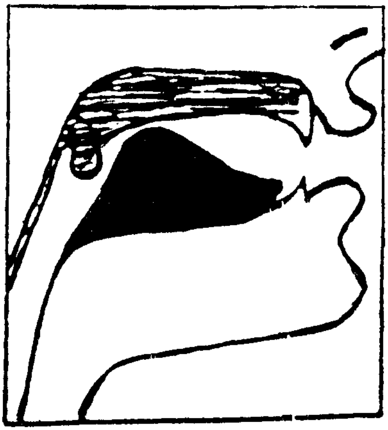
در زبان ده مخرج هست که به ترتیب عبارتند از:

* **الف : تهِ زبان** ـ یعنی آخر آن از طرف حلق و از بین آن و آخر سقف دهان « قاف » تلفظ می‌شود. [به شکل شماره (۱) توجه کنید]

* **ب : بعد از مخرج** ـ قاف مخرج (کاف) قرار دارد، ولی کمی به طرف دهان نزدیکتر است چنانکه در شکل شماره (۲) می‌بینیم.



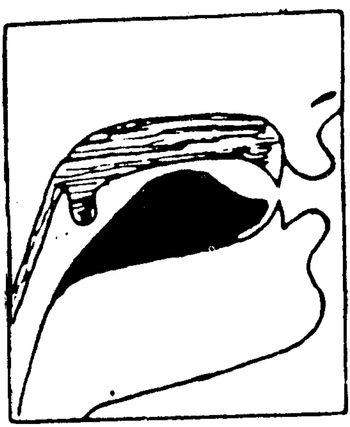
(۱) قاف



(۲) کاف

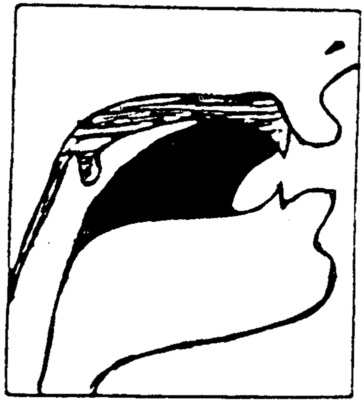
* **ج : وسط زبان** ـ همراه با وسط سقف‌دهان‌وازآن‌سه حرف «جیم، شین‌و یا» تلفظ‌می‌شود.(شکل۳)

* **د : پشت آخر زبان** ـ محل خروج «ت ـ د ـ ط» این سه حرف از تماس «سز زبان» با صفحه پشت لثه ثنایای بالا و سپس آزادسازی ناگهانی هوای حبس شده، ایجاد می‌شود. این سه حرف را به لحاظ انتساب به «نِطع» یا «نِطعی» گویند (نطع، قسمت جلوی کام بالا را گویند که در آن خطوط

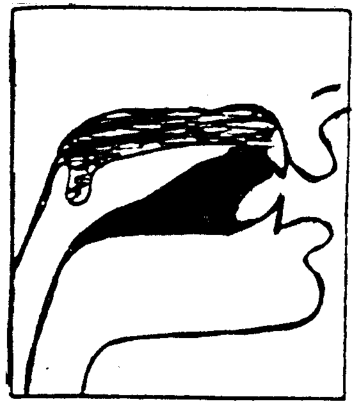


(۳)جیم و شین و یا

برجسته‌وچین‌خورده وجوددارد. (طا، شکل ۴) (دال و تاء شکل ۵)



(۴) طا

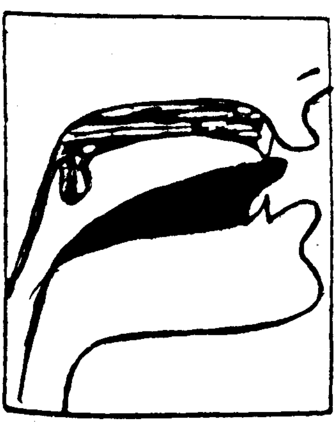


(۵) دال و تا

* **ه: پشت آخر زبان** ـ محل خروج (ظ ـ ذ ـ ث) این حروف از تماس قسمتی که مجاور نوک زبان است با لبه دندانهای ثنایای بالا ایجاد می‌شود بطوری که نوک زبان «معمولاً» از سر دندان‌ها جلوتر قرار می‌گیرد (ظا، شکل ۶) (ذال و ثا، شکل ۷) به این سه حرف، «لِثَوی» گویند.



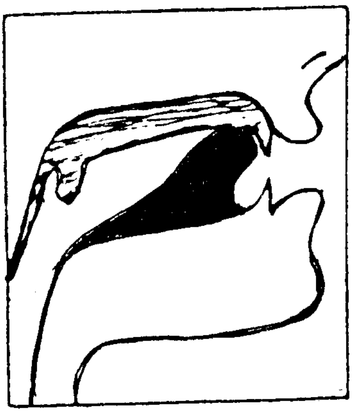
(۶) ظا



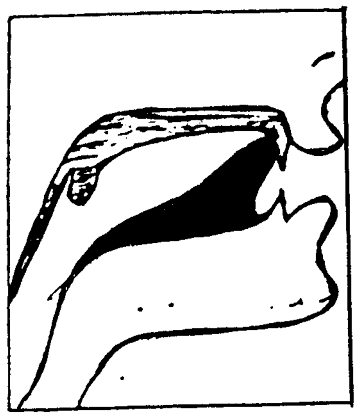
(۷) ثا و ذال

* **و : آخر زبان با چسبیدن به بن دندانهای پیش بالا** ـ از ایـن مـخرج (نون) تلفظ می‌شود. (شکل ۸)

* **ز : همین مخرج سابق** ـ کـمی نـزدیکتر بـه پشت زبـان و بـدون چسبیدن به دندانهای پیش ؛ ولی خیلی نزدیک بدانها که گـویی نزدیک است بچسبد. این مخرج «راء» است.(شکل ۹)



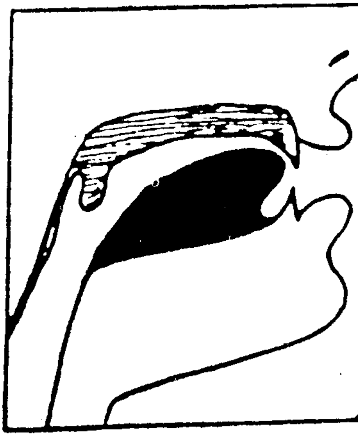
(۹) را



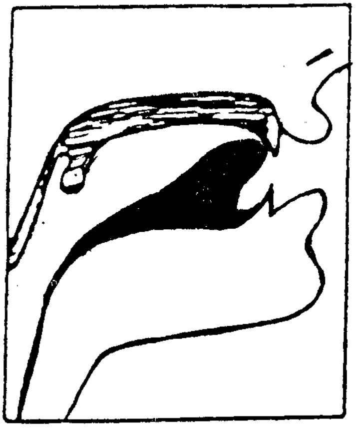
(۸) نون

* **ح : نوک زبان** ـ محل خروج «ص ـ س ـ ز» نحوهٔ خروج سه حرف مذکور بدین ترتیب است که نوک زبـان بـه پـایه ثـنایای پـایین می‌چسبد و قسمتی از سطح زبان ـ مقداری عقب‌تر از نوک زبان ـ به سـطح صـاف پشت لثـه ثـنایای بـالا نـزدیک مـی‌شود امـا نمی‌چسبد، و هوا ناچار از همین مجرای بسیار باریک که ایـجاد

می‌گردد، خارج شده و سه حرف «ص ـ س ـ ز» بوجود می‌آید (حالت سوت مانندی که در این سه حرف وجود دارد و به آن صغیر گفته می‌شود، از همین فشردگی هوا ناشی می‌شود) (صاد، شکل ۱۰) (زای و سین، شکل ۱۱) حروف «ص ـ س ـ ز» را حروف اَسَلی گویند.



(۱۰) صاد

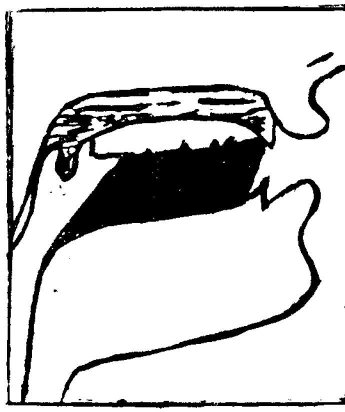


(۱۱) زای و سین

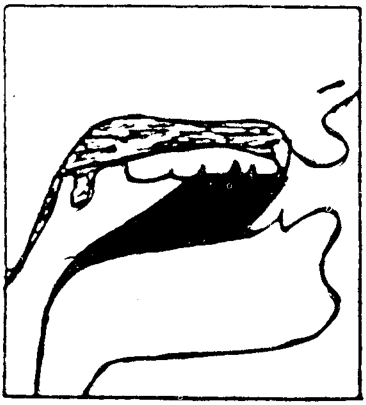
* **ط : کنار زبان** ـ یعنی یکی از دو پهلوی آن همراه با دندانهای آسیایی که در موازات آن قرار دارد .

می‌توان کنار راست زبان یا کنار چپ آن را به دندانهای موازی چسبانده و یا هر دو کنار را به هر دو طرف. از این مخرج که مشکل‌ترین مخرج است «ضاد» تلفظ می‌شود (شکل ۱۲).

* **ی : کنار زبان به طرف جلو** ـ این مخرج از نزدیک مخرج ضـاد در کنار زبان شروع شده و تا آخر آن به طرف جلو ادامه دارد، یعنی به موازات دندانهای رباعی و نیش و پیش. این مقدار از کنار زبان بـه این دندانها از داخل می‌چسبد تا از آن «لام» تلفظ شود. (شکل ۱۳)



(۱۲) ضاد



(۱۳) لام نزد ابن جزری

از بین مـخارج حـروف، ایـن مـخرج از هـمه وسـیعتر است. ابوعمرودانی می‌گوید: مـخرج لام بـا چسـباندن کـنار زبـان بـه دندانهای پیش، تحقق می‌یابد، لکن از آنجایی کـه در لام صـفت انحراف وجود دارد، قـاری کـنار زبـان خـود را هـنگام تـلفظ آن می‌گستراند به اندازه‌ای که نزدیک است به مـخرج «راء» مـتصل شود ؛ لذا گمان کرده‌اند مخرج لام شامل همه اینها است و قـبلاً گفتنیم فرّاء، مخرج سه حرف (لام، راء و نون) را یکی می‌داند یعنی

آخر زبان با چسبیدن به بن دندانهای پیش. (شکل ۱۴) با تأمّل ملاحظه می‌کنیم که مخارج این حروف خیلی نزدیک یکدیگر است.

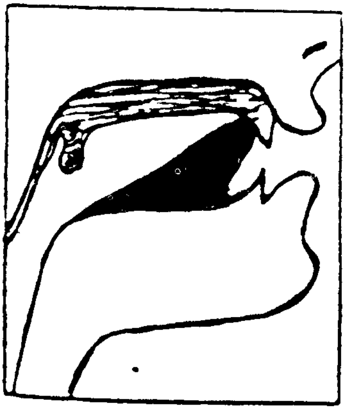
۴ـ لب :

در لبها دو مخرج هست :

* **الف : شکم لب پایینی** ـ با چسبیدن به نوک دندانهای پیش بالا که مخرج «فا» است. به شرط اینکه التصاق نوک دندانها محکم نباشد تا بگذارد هوا از بین آنها بگذرد. (شکل ۱۵)



(۱۵) فا



(۱۴) لام نزد قَرّاء

* **ب : بین دو لب** ـ از این مخرج «واو» بدون چسبیدن لبها به یکدیگر تلفظ می‌شود و (میم و با) با انطباق لبها.

۵ـ خیشوم:

فضای بینی را خیشوم گویند. و از آن «حروف غُنَّة» خارج می‌شوند. غنّه صدایی است که از فضای بینی خارج می‌شود. حروف غنه دو حرف نون و میم هستند که در هنگام اظهار و اخفاء و ادغام آنها، بخش عمده صوت از خیشوم خارج می‌شود.

صوتی که از ارتعاش تارهای صوتی ایجاد می‌شود، در صورتی که به جای دهان، از فضای بینی خارج گردد، غُنَّه نام دارد.

«غُنَّه» حالت ویژهٔ دو حرف «ن» و «م» است.

باب صفات حروف

کلمه صفت در لغت به معنای «حالت شیءِ» است مانند: سیاهی ، سفیدی ، تندی، نرمی

صفت در اصطلاح تجویدی عبارت است از: «کیفیت تولد و خروج حرف از مخرج آن». مثلاً برخی حروف همراه با انسداد صوت تولید می‌شوند و برخی دیگر با سستی و بدون انسداد، تعدادی از آنها، با صدایی «شبه صوت» و عده‌ای با نرمی و...

اثر و فایده صفات

۱ ـ دو حرف هم مخرج فقط بوسیله صفات خود از یکدیگر متمایز می‌شوند.

عبارتست از : «انسداد کامل صوت در مخرج حرف»

حروفی‌که دارای‌صفت «شدّة» هستند، عبارتنداز: «ء ـ ب ـ ت ـ ج ـ د ـ ط ـ ق ـ ک» و در عبارت «اَجِدُ قِطٍّ بَکَتْ»[1] گرد آورده‌اند.

* ۴ ـ رَخوَة: نام دیگر آن «رخاوة» ضد شدّة است و در لغت به معنای «سستی» و در اصطلاح تجویدی، عبارتست از: «جریان کامل صوت در مخرج حرف».

حروف پانزده‌گانهٔ رخوة عبارتند از : «ث ـ ح ـ خ ـ ذ ـ ز ـ س ـ ش ـ ص ـ ض ـ ظ ـ غ ـ ف ـ و ـ هـ ـ ی»

صفت متوسط (بین الشدّة و الرّخاوة):

حالتی است بین شدّة و رخوة که نه صوت قطع می‌شود و نه به راحتی اجازهٔ جریان کامل می‌یابد بلکه حالتی بینابین دارد.

حروف دارای صفت «توسط» پنج عدد هستند که عبارتند از: «ر ـ ع ـ ل ـ م ـ ن» و در عبارت «لِنْ عُمَر»[2] گرد آمده‌اند.

* ۵ ـ **استعلاء**: کلمه استعلا بر وزن «استفعال» ، از ریشهٔ «عَلا» و به معنای برتری‌طلبی است. استعلاء در تجوید، عبارتست از: «بالا آمدن ریشهٔ زبان به سوی کام بالا در خلال تلفظ حرف».

در اثر این صفت، صدای حرف، «درشت و پر حجم» می‌شود به این

۱- می‌بینم ـ زنی به نام ـ قِطّ که می‌گریست ! ۲- به نرمی برخورد کن ای عمر.

حالت در تجوید تفخیم گویند. حروف مستعیه عبارتند از: «ص ـ ض ـ ط ـ ظ ـ غ ـ خ ـ ق».

* ۶ـ **استفال (ضد استعلاء):** بر وزن «افتعال» و در لغت به معنای «پست شدن ـ پایین آمدن» آمده است و در تجوید عبارتست از: «پایین آمدن و دور شدن ریشهٔ زبان از کام بالا، و صدای حرف نازک و کم حجم می‌شود به این حالت در تجوید «ترقیق» گویند.

* ۷ـ **اطباق (انطباق):** صفت «اطباق» مترادف «الصاق» و به معنای «منطبق کردن ـ روی هم قرار دادن دو سطح» است و در تجوید عبارتست از: «منطبق کردن سطح زبان با قسمت مقابل آن از سقف دهان» یعنی زبان به «شکل» سقف دهان در می‌آید.

حروف اطباق عبارتند از: «ص ـ ض ـ ط ـ ظ»

* ۸ـ **انفتاح (ضد اطباق):** به معنای «باز شدن ـ جداشدن ـ گشادشدن» و در تجوید عبارتست از: «عدم انطباق سطح زبان با سقف دهان» که زبان از «تبعیت» شکل سقف دهان خارج شده و به اشکال دیگری که اقتضاء کند، در می‌آید حروف انفتاح، بقیهٔ حروف غیر از حروف اطباق هستند.

* ۹ـ **اصمات:** در لغت به معنای «خاموش کردن ـ ساکت کردن» آمده است. «صُمْت» و در برخی کتب تجوید، «خاموشی ـ منع ـ پُری ـ ثقل» آمده است و در تجوید عبارتست از:

«سنگین و سخت ادا شدن حرف و امتناع آن از سهولت در تلفظ» و

در برخی از کتب تجوید به این صورت آمده است.
«اصمات، یعنی این حروف از جمع شدن در کلمات چهار یا پنج حرفی»

حروف اصمات عبارتند از: بقیه حروف، غیر از حروف شش گانهٔ اذلاق که در زیر خواهد آمد.

* ۱۰ ـ **اذلاق (ضد اصمات):** «اذلاق» در لغت به معنای «تیز کردن ـ بی‌آرام کردن» آمده است و در اصطلاح تجویدی عبارتست از: «سرعت و سهولت تلفظ حرف».

حروف مُذْلَقَه شش عدد بوده و عبارتند از: «ب ـ ر ـ ف ـ ل ـ م ـ ن» که در عبارت «فَرَّمِنْ لُبِّ»[1] گرد آمده است.

صفات فرعی (غیرمتضادّه)

این صفات را «غیر متضادّه» یعنی «صفاتی که فاقد ضد خود هستند» نامیده‌اند.

صفات فرعی طبق قول ابن‌الجزری و بسیاری از مؤلفین که از وی تبعیت نموده‌اند هفت عدد و اسامی آنها از این قرار است:

۱ ـ صفیر ۲ ـ قَلقَلَهْ ۳ ـ لین ۴ ـ اِنحراف ۵ ـ تکریر ۶ ـ تَفَشّی ۷ ـ اسْتِطالَة

۱- فرار کرد از عقل!

* ۱ ـ صفیر: در لغت صوت شبیه صدای پرنده را گویند و در تجوید، صدا «سوت» مانندی است که از سه حرف «ص ـ س ـ ز» شنیده می‌شود .

صفیر در «ص» قوی‌تر از «ز» و در «س» از هر دو کمتر است.

* ۲ ـ قَلقَلَهْ: از مهمترین صفات فرعی است. قلقله در لغت به معنای «جنبش ـ بی‌قراری ـ تحریک» آمده است. قلقله در اصطلاح تجویدی، عبارتست از: «جنبش مختصر حروف در حال سکون» و این جنبش نباید به حد حرکت کامل برسد. حروف قلقله عبارتند از: «ب ـ ج ـ د ـ ط ـ ق» که در عبارت «قُطْبُ جُدْ»[1] گرد آمده است.

اگر حرف قلقله در آخر کلمه قرار داشته باشد (هنگام وقف)، قلقله آن «آشکارتر» از زمانی است که در وسط کلمه ساکن باشد و باید کمی در مخرج خود حرکت کنند تا صدای آنها رها گردد.

* ۳ ـ لین: کلمهٔ «لین» به معنی «نرمی» و در تجوید، عبارتست از: «به نرمی ادا شدن حرف» و آن صفت دو حرف (و ـ ی) ساکنهٔ ما قبَل، مفتوح است. مانند: **یَوْمَاً ـ خَوْفٍ ـ بَیْتٍ**

* ۴ ـ اِنحراف: در لغت به معنای «میل ـ عدُول» و در تجوید عبارتست از : «میل و انحراف حرف از مخرجش به‌سوی مخرج دیگر». دو حرف «ل ـ ر» دارای صفت انحراف هستند ـ صدای «ل» از

۱- محورِ عظمت و بزرگی.

مخرج‌خودبه‌کنارزبان (به سوی مخرج ضاد) منحرف‌می‌شودو«ر» نیز به‌پشت‌زبان‌وبه‌سوی‌مخرج «ل» و گاهی «ی» منحرف‌می‌گردد.

* ۵ـ تکریر: به معنای «تکرار کردن» آمده است. و در اصطلاح تجویدی عبارتست از: «قابلیت تکرار بسیار سریع حرف».

این صفت فقط در حرف «ر» وجود دارد مانند تکرار راء در یک کلمه در اثر ارتعاش بسیار سریع نوک زبان.

* ۶ـ تَفَشّی: صفت تفشی در لغت به معنای «فاش شدن ـ انتشار ـ بخش شدن» است و در تجوید عبارتست از: «انتشار هوا در فضای دهان هنگام تلفظ» و در حرف «ش» است.

در هنگام تلفظ نباید، تمامی فشار هوا در جلوی دندان‌ها متمرکز شود، چرا که حرف، بوی «س» به خود می‌گیرد. بلکه صدای آن باید در سطح زبان پخش گردد.

* ۷ـ اِسْتِطالَة: در لغت به معنای «امتداد ـ طولانی شدن ـ سرکشی» و در تجوید عبارتست از: «امتداد صوت از اول کنارهٔ زبان تا انتهای آن». این صفت مخصوص حرف «ض» است.

مقصود عملی از استطالة، آن است که صدای «ض» کمی کشیده شود و از «سانتیِن» نسبتاً خشن هوا ـ که از «ظ» شنیده می‌شود ـ به دور باشد. و استطالة (ض) را بویژه در هنگام سکون، به صدای «قُمری» تشبیه کرده‌اند!

صفاتی دیگر به غیر از شرح قول ابن‌الجزری

* **صفت غُنَّه :** «غنّة» صوتی است که از خیشوم خارج می‌شود و از صفات لازمهٔ «ن» و «م» است چه در حرکت و چه در سکون.

اما از آنجا که صدای «ن» و «م» متحرکه از هر دو فضای دهان و بینی بهره دارد ولی «ن» و «م» ساکنه فقط از فضای بینی خارج می‌شوند، لذا غنّة آنها در حالت سکون، بارزتر و خالص‌تر است.

علماء تجوید، غُنّه «ن» را از لحاظ کیفیت، برتر از غنّة (م) می‌دانند.

* **صفت نَبْرَة :** «نَبْرَة» به معنای «اشراف ـ تسلط ـ فرازمندی» آمده است و در تجوید عبارتست از: «صدای قوی، رسا و فرازمندی که از حرف همزه شنیده می‌شود. و صفت همزه «ء» را شامل می‌شود.

بین همزه با حالت نبرة «محقَّق» می‌شود و لذا به این حالت، «تحقیق همزه» گفته‌اند.

* **صفت بُحَّة :** به معنای «گرفتگی صدا» است. به بیماری تنگی‌نفس نیز «بُحاح» گویند. بُحَّة صفت ویژهٔ حرف «ح» است.

تقسیم‌بندی صفات از لحاظ قوت و ضعف

۱ ـ صفات قویّه:

از صفات اصلی : جهر ـ شدة ـ استعلاء ـ اطباق ـ اصمات

از صفات فرعی : صفیرـ قلقله‌ـ تکریرـ انحراف ـ تَفَشیـ استطاله

۲ ـ صفات ضعیفة :

از صفات اصلی: همس ـ رخوة ـ توسط ـ استفال ـ انفتاح ـ اذلاق

از صفات فرعی: لین

باب احکام حروف

تفخیم :

تفخیم در اصطلاح تجویدی عبارتست از «درشت و پرحجم و غلیظ تلفظ نمودن حرف» و به بیان دیگر، تفخیم حالتی است در حرف که گویا دهان‌از صدای آن پر می‌شود و کلمهٔ «تغلیظ» هم مترادف با «تفخیم» است اِلاّ اینکه اختصاصاً برای غلظتِ حرف «ل» به کار می‌رود و از نظر لغوی، مترادف با کلمهٔ «تسمین» است که لغت‌اخیر به‌معنای «فربه، چاق‌کردن» آمده‌است. اما تفخیم به معنای «بزرگداشت» است به عبارت دیگر، تمسین جنبه مادی و تفخیم جنبه معنوی دارد.

ترقیق:

ترقیق در اصطلاح تجویدی عبارتست از «رقیق و کم‌حجم تلفظ نمودن حرف» و ضد تفخیم و در لغت مترادف کلمهٔ «تخفیف» است و به معنای «سبک کردن ـ رقیق کردن ـ از غلظت چیزی کاستن» آمده است.

* **توجّه:** موارد تفخیم و ترقیق در تجوید قــرآن، عــبارت است از: تفخیم حروف استعلاء، تفخیم و ترقیق الف مدی، تغلیظ و ترقیق «ل» و تفخیم و ترقیق «ر» .

تفخیم حروف استعلاء:

استعلاء موجب درشتی و پرحجمی است. حــروف هــفت‌گانهٔ مستعلیه «ص ـ ض ـ ط ـ ظ ـ خ ـ غ ـ ق»، همگی دارای تفخیم هستند و در مقابل، باقی حروف، یعنی حــروف مُســتَفِلَه، حــالت ترقیق دارند. و دو حرف «ل ـ ر» حکم دیگری دارند که توضیح داده خواهد شد .

در چهار حرف اطباق «ص ـ ض ـ ط ـ ظ» که مــجموعه‌ای از استعلاء و اطباق می‌باشد موجب تفخیم می‌شود و در سه حــرف باقی مانده «خ ـ غ ـ ق» به علت وجود نداشتن اطباق، فقط استعلاء باعث تفخیم می‌شود پس استعلاء موجب تفخیم است اما تفخیم علامت استعلاء نیست زیرا که تفخیم در حروف «ل ـ ر ـ الف‌مدی» نیز تحت شرایطی صورت می‌گیرند و استعلاء نیز نیستند.

مراتب تفخیم حروف استعلاء از حداکثر به حداقل :

۱ ـ پایهٔ الف مدی مانند: قَالَ

۲ ـ مفتوح مانند: قَتَلَ

۳ ـ مضموم مانند: قُتِلَ

۴ ـ ساکن   مانند: يَقْبَلُ

۵ ـ مکسور   مانند: قِتٰالٍ

تفخیم و ترقیق الف مدی:

الف مدی کلاً به دو صورت تلفظ می‌شود: فتح ـ اِمالَة.

* **۱ ـ فتح:** به تلفظ معمولی و متداول الف مدی گفته می‌شود. در این تلفظ، در واقع الف مدی نوع کشیدهٔ فتحهٔ معمولی است و از آن جهت به «فتح» تعبیر شده است که در این حال، دهان نسبت به آواهای دیگر بیشتر باز می‌شود.

تلفظ الف مدی در نوع فتح، تابع حرف ما قبل آن است. اگر حرف مذکور (پایه الف مدی) مفخّم باشد ـ اعم‌ازحروف‌استعلاء و غیر آنها ـ الف‌هم تفخیم‌می‌شود و اگر مرقّق باشد، الف نیز به تبعیّت آن ترقیق می‌گردد مانند: **طٰالوُتُ ـ جٰالوُتُ.**

* **تذکر:** این امر فقط منحصر به الف مدی نیست. اصولاً حروف و حرکات آنها، در تفخیم و ترقیق با یکدیگر هماهنگ هستند یعنی اگر حرفی مفخم باشد، فتحه یا ضمّهٔ آن نیز تفخیم می‌شود و نوع کشیدهٔآنها (الف و واو مدی) نیز تفخیم‌می‌گردد. همین‌طور اگر حرفی‌مرقّق‌باشد، حرکت‌آن‌نیزاعمّ‌ازکوتاه یا کشیده ترقیق‌می‌گردد.

* ۲ـ اماله: «اِماله» در لغت به معنای «میل دادن ـ مایل کردن، و در اصطلاح تجویدی عبارتست از «میل دادن الف مدی به سوی یاء مدی» اگر الف مدی از حد طبیعی خود (فتح) بسته‌تر شود و کم‌کم به سوی یاء مدی میل کند، «الف اماله شده است».

«اماله» دو نوع است: اماله صغری ـ اماله کبری.

اماله صغری: اماله صغری بدین معنا است که الف مدی «اندکی» از حالت فتح به سوی یاء مدی مایل می‌شود.

به این نوع اماله، «تقلیل» و یا «بین بین» نیز گویند (بین حالت فتح و اماله کبری).

اماله کبری: بدین معنا است که الف مدی تا حد زیادی به سوی یاء مدی متمایل می‌شود. و الف در این حال به صورت کسره فارسی و کشیده تلفظ می‌گردد و حرف «ر» در کلمهٔ زیر، «ترقیق» می‌گردد.

مَجْرِيٰها ← (مَجْريها)

تغلیظ:

همان تفخیم است که در لام جلاله (الله) بکار می‌رود.

* **حکم لفظ جلاله (الله):** هر گاه ماقبل لفظ جلاله مفتوح و یا مضموم باشد تغلیظ یا تفخیم می‌گردد ولی هر گاه ماقبل لفظ جلاله مکسور باشد ترقیق می‌گردد مثال: **اِنَّ اللّٰه** و **بِسْمِ اللّٰه**

احکام تفخیم و ترفیق «ر»

توجه: اگر حرف «ر» متحرک باشد به حرکت آن توجه می‌کنیم. اما اگر ساکن بود، به حرکت ما قبل آن و اگر آن نیز ساکن بود به ما قبل ساکن، توجه می‌کنیم.

احکام تفخیم «ر»

۱ ـ «ر» مفتوح و مضموم. **رَسُولٌ ـ رُقُودٌ**

۲ ـ «ر» ساکن ماقبل، مفتوح و مضموم. **اَرْبیٰ ـ قُرْبیٰ ـ وَالْفَجْرْ ـ وَالْوَتْرْ**

۳ ـ «ر» ساکنِ ما قبل، الف و واو مدی. **نَارْ ـ نُورْ** (فقط به هنگام وقف)

۴ ـ «ر» ساکنِ ما قبل، همزه وصل. **رَبِّ ارْجِعُونِ** (در اینجا چون همزه وصل، جزء اصل کلمه نیست راء به اصل خود (تفخیم) بازگشته است)

۵ ـ «ر» ساکنِ ما بعد، حرف استعلاء. **فِرْقَةٍ ـ قِرْطاسٍ** (مشروط بر این که در یک کلمه باشند)

توجه: اگر راء ساکنه و حرف استعلاء در دو کلمهٔ جدا از هم باشند، حکم بالا صادق نیست و راء تابع حرکت ماقبل خویش است. مانند: **فَاصْبِرْ صَبْرَاً**

توجه ۲: اگر حکم «ر» آخر کلمه، هنگام وقف تفخیم شود و اصل راء مکسور باشد، و اگر خواسته باشیم به «رَوْم» وقف کنیم «ر»

ترقیق خواهد شد چون در وقف «روم» حرف آخر کلمه از سکـون خارج می‌شود و مطابق با حرکت آن عمل می‌گردد مانند: **اَلْأَکْبَرِ - مَعَ الْأَبْرارِ**

احکام تحقیق «ر»

۱ ـ «ر» مکسور. **رِجالٌ**

۲ ـ «ر» ساکنِ ماقبل، مکسور. **اُولِی الْإِرْبَةِ**

۳ ـ «ر» سکنِ ماقبل، ساکن ماقبل، مکسور. **اَهْلَ الذِّکْرْ** (هنگام وقف)

۴ ـ «ر» ساکنِ ماقبل، یاء مدی. **قَدِیرْ** (هنگام وقف)

۵ ـ «ر» ساکنِ ماقبل، یاء ساکن. **اِلَی الْخَیْرْ**(در اینجا یاء ساکنه بـر فتحهٔ ما قبل، چیره می‌گردد)

باب ادغام

ادغام (متماثل ـ متجانس ـ متقارب)

۱ ـ متماثل (شبیه به هم):

دو حرف مانند هم که اولی ساکن و دومی تحرک‌باشد را متماثل گویند. مانند دو میم ـ دو دال ـ دو سین مثال: **عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَة**

۲ ـ متجانس (هم سطح):

هرگاه حروف هم مخرج پشت سر هم بیایند که اولی ساکن و دومی متحرک باشد. مانند (ط ـ د ـ ت)، (ظ ـ ذ ـ ث)، (ص ـ س ـ ز)، (ف ـ ب ـ م ـ و) و (ج ـ ش ـ ی) که به ترتیب عبارتند از حروف نِطعی ـ ذَولقی ـ اَسَلی ـ شَفهی ـ شَجَری و همچنین (همزه ـ ه)، (ع ـ ح) و (غ ـ خ) مثال: **قَدْ تَبَيَّنَ ـ إِذْ ظَلَمُوا**

۳ ـ متقارب (نزدیک به هم):

عبارت است از حروفی که مخارج یا صفات آنها نزدیک به هم باشند. مانندحروف‌لهوی ـ لِثوی ـ شفهی و همچنین (همزه ـ ع)، (ح ـ خ) و (د ـ ش). مثال: **قُلْ رَبِّي**

ادغام کبیر:

آن است که مدغم و مدغمٌ فیه متحرک باشند که در این صورت اولی را ساکن‌و در دومی ادغام‌کنند. ادغام‌کبیربردو نوع‌است:

۱ ـ مدغم و مدغمٌ فیه متماثل و در یک کلمه واقع می‌شوند: مانند: **مَدَّ ـ دَابَّةٌ** که در اصل **مَدَدَ** و **دابِبَةٌ** بوده است.

۲ ـ مدغم و مدغمٌ‌فیه‌در دوکلمه‌قرارمی‌گیرندچه‌متماثل و متجانس و یا متقارب باشند مانند: اَلرَّحیمِ قالِب ـ بیْتَ طّائِفَةٌ ـ قٰالَ رَجُلانِ

ادغام صغیر:

آن است که مُدغَم ساکن و مُدغَمٌ فیه متحرک باشد که در این صورت اولی را ساکن و در دومی ادغام نمایند مانند: **فَاضْرِبْ بِهِ** که **فَاضْرِبِّهِ** خوانده می‌شود.

ادغام ممتنع یا تبصرهٔ ادغام صغیر:

هرگاه حرف اول متحرک و دوم ساکن باشد ادغام ممتنع است مانند: **مَدَدْتَ** که دو حرف دال در یکدیگر ادغام می‌شوند.

تبصره (۲): در حروف مد مطلقاً ادغام جایز نیست زیرا مد کشیدن صوت و به منزلهٔ حرکت است مانند: **قالُوا وَجَدْنَا فی یُوسُفَ** که دو حرف (واو ـ یاء) در یکدیگر ادغام نمی‌شوند ولی در مدلین ادغام جایز است و نیکو است زیرا حرف ما قبل آن از جنس خودش نمی‌باشد مانند: **ثُمَّ اتَّقَوا وَ اٰمَنُوا**

اقسام ادغام صغیر

متماثل و متجانس و متقارب را شامل می‌شود که قبلاً ذکر شده و نیاز به بازنویسی آن است.

* **ادغام تام** ـ ادغامی است که در آن حرف مدغم کاملاً از بین رفته و هیچ اثری از آن در کلام باقی نماند. مثال: **اِنْ لَهمْ ـ مَمَّتْ طائِفَةَ**
* **ادغام ناقص** ـ ادغامی است که در آن صفتی از صفات مدغم باقی

بماند و مدغم بطور کامل از بین نرود و موارد ادغام ناقص عبارتنداز:

۱ ـ ادغام ناقص «نون ساکنه» در دو حرف (و ـ ی) که صفت غنهٔ نون به هنگام ادغام باقی می‌ماند مانند: **مِنْ وَلِیٍّ ـ مَنْ فَعِلَ**

۲ ـ ادغام‌ناقص «طاء ساکنه» در حرف (تاء) مانند:**بَسَطْتَ ـ فَرَّطْتُ**

۳ ـ ادغام ناقص «قاف ساکنه» در حروف (کاف) مانند: **اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ** که همین یک مورد در قرآن می‌باشد.

احکام نون ساکنه و تنوین

احکام تنوین و نون ساکن بر چهار حالت است: اظهار، اقـلاب، اخفاء و ادغام.

۱ ـ اظهار:

(در لغت به معنای آشکار گردانیدن است)

هرگاه تنوین‌یانون‌ساکن‌به‌یکی‌ازحروف‌حلقی (هـ ، ء ، ح ، خ ، ع ، غ) برسداظهارمی‌شوندمثال:**عَنْهُ ، حَکیمٌ‌حمید، علیماًغفورا ، شکورٍعلیما.**

۲ ـ اقلاب:

(یعنی قلب به میم و نون ساکن و تنوین را به میم تبدیل کردن)

هر گاه تنوین ـًـٍـٌ یا نون ساکن (نْ) به حرف (ب) برسد اقلاب می‌شود مثال: **مِنْ ۢبعد ، عَلیمَاً ۢبصیرا ، علیمٍ ۢبصیرا ، علیمٌ ۢبصیرا**

۳ـ ادغام:

(در لغت به معنی داخل کردن می‌باشد)

هر گاه تنوین ـًـٍـٌ یا نون ساکن (نْ) به حروف یرملون (ی ر م ل و ن) برسد ادغام می‌شود مثال: **مَنْ یَّعْمِلَ ، رَفِیقاً رَّئوفا**

* **ادغام باغنه:** هر گاه تنوین یا نون ساکن به حروف (ی م و ن) برسد ادغام باغنه می‌شوند یعنی صدا از بینی بیرون می‌آید مثال: **مِنْ ماء مَهین** که می‌شود **مِمَّآءٍ مَّهین** و **حافظاً مَغْفُورا** که می‌شود **حافِظَمْ مَغْفُورا** ، **حافظٍ مَغْفُورا** که می‌شود **حافِظِمْ مَغْفُورا** **حافظٌ مَغْفُورا** که می‌شود **حافِظُمْ مَغْفُورا**

* **ادغام بدون غُنّه:** هر گاه تنوین یا نون ساکن به حروف (ل ر) برسد ادغام بدون غُنّه می‌شود یعنی صدا از بینی بیرون نمی‌آید مثال: (**رئوفٌ رَّحیم** که می‌شود: **رئوفُر رحیم** ، **اَنْ لا** که می‌شود **اَلا**)

ـ **استثناء:** چهار کلمه «**دُنْیَا ، بُنْیانْ ، صِنْوانْ ، قِنْوانْ**» بر خلاف قاعده بالا اظهار می‌شوند و ضمناً **مَنْ راق** سوره قیامه آیه ۲۷ که دارای سکته می‌باشد اظهار می‌شود.

۴ـ اخفاء:

(در لغت به معنی مخفی کردن و پوشانیدن است)

هر گاه تنوین ـًـٍـٌ یا نون ساکن (نْ) به حروف مابقی برسد اخفاء می‌گردد مثال: **اِنْ کُنْتُم ، اَنْتَ ، أَنْفُسَهُمْ ، غفوراً شکوراً، غفورٍ شکورا ، غفورٌ شکورا**

احکام مختلفه میم ساکنه:

۱ ـ اخفای باغنه یا شفوی ۲ ـ اظهار شفوی ۳ ـ أَشَدُّالاِظهار ۴ ـ (ادغام باغنه در حرف میم)

۱ ـ اخفای باغنه یا شفوی:

هر گاه در یک یا دو کلمه بعد از میم ساکنه حرف با ءْ با هر حرکتی واقع شود میم ساکنه به حالت اخفاءشدید، باغنه‌تلفظ‌می‌شودمانند: **فَماٰهُمْ بِمُعْجزین ، جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَه**

۲ ـ اظهار شفوی:

هر گاه در یک یا دو کلمه بعد از میم ساکنه حروف الفبای عربی به غیر از «باءْ» قرار گیرد و با هر حرکتی واقع شود میم ساکنه به حالت اظهار و آشکار بیان می‌گردد. مثال: **لَكُنْتُمْ اِنْ ـ أَمْسِكْ ـ أمْطَرْناٰ** و...

۳ ـ أَشَدُّ الاِظهار:

اظهار میم ساکنه نزد دو حرف «ف ـ و» می‌باشد که باید دقّت بیشتری گردد چرا که با کمی بی‌توجهی ممکن است میم در نزد فاء، اخفاء و در نزد واو، ادغام شود و در برخی از کتب به «اِشَدِاظهار» تعبیر شده است. برای اظهار صحیح میم ساکنه نزد دو حرف (ف ـ و) قاری پس از اداء میم، بدون این که لبها را بشدّت از یکدیگر جدا کند، با ظرافت لب خود را به مخرج حرف بعدی «منتقل» می‌کند. مثال: **أَنْفُسَهُمْ فَمِنْهُمْ ـ دِياٰرِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ.**

۴ـ ادغام باغنه یا متماثل (شبیه هم):

هر گاه در یک یا دو کلمه بعد از میم ساکنه میم دیگری واقـع شود با هر حرکتی میم اول در میم دوم ادغام شده شـدید تـلفظ می‌گردد. مثال: **لَهُمْ ماٰ ـ كُنْتُمْ مُؤْمِنين**

احکام مد و قصر

تعریف مد :

کلمه مد در لغت به معنای (افـزودن ـ افـزونی) آمـده است و دراصطلاح‌تجویدی‌عبارتست‌از (کشش‌وامتدادصوت در حروف‌مد).

تعریف قصر :

کلمهٔ «قَصْرْ» ضدّ مدّ، و در لغت معنای «حبس ـ کوتاهی» آمده است «مُقَصِّر» یعنی کسی که در انجام کاری کوتاهی کرده است.

قصر در اصطلاح تجویدی، یعنی «اداء حرفِ مد بمیزان طبیعی و معمول» به قصر، «مد طبیعی» نیز گفته‌اند.

سبب‌مد بطور کلی دو نوع است: ۱ ـ سبب لفظی ۲ ـ سبب‌معنوی

* **۱ ـ سبب لفظی:** سببی است که در ظاهر کلام است و خـوانـده می‌شود و خود دو نوع است: «همزه ـ سکون».

هرگاه یکی از این دو، پس از حرف مد واقع شود، باید حرف مد را بیش از میزان طبیعی، امتداد داد. «تشدید» نیز چون در واقـع یک حرف ساکن در درون آن نهفته است، در اینجا حکم «سکون» را دارد

۲ ـ نیکوتر و کاملتر اداء نمودن حروفی است که مخرجشان متفاوت است.
۳ ـ حروف قوی از ضعیف شناخته می‌شود و این شناخت در ادغام حروف مؤثر است.

تعداد و اسامی صفات

بعضی تعداد آنها را چهل و چهار و برخی چهارده و عده‌ای هفده صفت می‌دانند.
ابن‌جزری» از علمای مشهور، تعداد صفات را هفده دانسته و ما نیز قول او را بیان می‌کنیم.
تعداد صفات ۱۷ هستند که به دو دسته تقسیم می‌شوند.
دسته اول: صفاتی که دارای صفت «ضد» خود نیز هستند و «صفات اصلی» نیز نامیده شده‌اند و تعدادشان ۱۰ صفت است.
دسته دوم: صفاتی هستند که فاقد ضد خود می‌باشند و صفات «فرعی» نیز گفته می‌شوند و تعدادشان ۷ صفت است.

صفات اصلی (متضاد):

تعداد صفات اصلی پنج عدد است که با ضدهای خود ده صفت می‌شود. این صفات عبارتند از:

۱ ـ جَهْر ضد آن : **۲ ـ هَمْس**

۳ـ شِدَّة	ضد آن :	۴ ـ رِخاوَة
۵ ـ إِسْتِعْلاء	ضد آن :	۶ ـ اِسْتِفال
۷ ـ اِطْباق	ضد آن :	۸ ـ اِنْفِتاح
۹ ـ اِصْمات	ضد آن :	۱۰ ـ اِذْلاق

* ۱ ـ **جَهْر:** در لغت به معنای «آشکار بلند، آواز بلند» آمده است و در تجوید عبارتست از:

«وجودصوت‌حاصل از ارتعاش تارهای‌صوتی در خلال تلفظ‌حروف»

حروف مجهوره عبارتند از: « ا ، ب ، ج ، د ، ذ ، ر ، ز ، ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ، ق ، ل ، م ، ن ، و ، ی » و برای سهولت یادگیری در عبارت: «عَظُمَ وَزْنُ قارِیءٍ غَضٍّ ذي طَلَبٍ جِدّ»[1] گردآوری نموده‌اند.

* ۲ ـ **هَمْس:** ضد جهر و در لغت به معنی «مخفی بودن ـ صدای آهسته» آمده است و در تجوید عبارتست از : «بی بهره بودن حرف از صوت مهجوره در اثر عدم ارتعاش تارهای صوتی».

حروف مهموسه ۱۰ عدد بوده و عبارتند از: « ت ـ ث ـ ح ـ خ ـ س ـ ش ـ ص ـ ف ـ ک ـ ه » این حروف را در عبارت «سَکَتَ، فَحَثَّهُ شَخْصٌ»[2] گرد آورده‌اند.

* ۳ ـ **شدّة:** در لغت به معنای «قوّت» و در اصطلاح تجویدی

۱- رحجان دارد قدر قاری شاداب و فروتن جستجوگر توانا در فن خود!

۲- ساکت و آرام بود پس شخصی او را نهیب زد و برانگیخت !

و لذا سبب مد محسوب می‌شود مانند: **جَاۤءَ ـ سُوۤءُ**.

* **۲ ـ سبب معنوی:** همانطور که از نام آن برمی‌آید در معنای کلام نهفته است و در ظاهر کلمه وجود ندارد. این سبب در زبان عربی سببی قوی و در قرائت قرآن سببی ضعیف است نمونه آن در کلمه «لاٰ» در لفظ توحید است (لآاِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ) و مد تعظیم نیز نام دارد .

نوع دیگر آن در «لاٰ» نافیه مانند: «لاٰ رَیْبَ و...» می‌باشد و منظور از مد در «لاٰ» مبالغه در نفی است که در قرائت حمزه (از قراء سبعه) آمده است. میزان مد معنوی چهار حرکت (توسط) است.

اما سبب لفظی مهم است و سبب اصلی مدّ است.

انواع مد

طبیعی ـ جایز یا منفصل ـ واجب یا متصل ـ مد لین ـ مد تعظیم یا مبالغه ـ مد ممتنع ـ مد لازم

۱ ـ مد طبیعی :

الف ما قبل مفتوح ـ واو ساکن ماقبل مضموم ـ ی ساکن ما قبل مکسور دارای مد طبیعی می‌باشند. و مقدار کشش آن (دو حرکت) یا (یک الف) است. مثال : **أُتُونِی ـ قَالَ ـ فِی ـ هُودٌ**

۲ ـ جایز یا منفصل :

هرگاه بعد از مد طبیعی همزه‌هایی به این شکل (أ ـ إ ـ أُ) قرارگیرند مد جایزاست. و مقدارکشش آن ۲، ۴ یا ۵ حرکت است. مثال: **قَالُوا آمَنَّا** ، البته شکل‌های دیگر و نوعی یادگیری دیگر در تعریف‌مدهاوجودداردولی همین برای سهولت یادگیری بهتر است.

۳ ـ واجب یا متصل :

هرگاه بعد از مد طبیعی همزه‌هایی به این شکل (ءَ ـ ءِ ـ ءُ) قرار گیرند مد واجب است. و مقدار کشش آن ۴ و ۵ حرکت است. مثال: **جَاءَ ـ سُوءَ**

۴ ـ مد لین :

به معنی نرمی و حروف (ی ـ و) ساکن ماقبل مفتوح دارای مد لین بوده و مقدار کشش آن به «طـول و تـوسط» و حـتی قـصر خوانده می‌شود . مثال: **خَوْفَ (سَوْئة ـ سَوْء ـ بَيْعْ)**

۵ ـ مد تعظیم یا مبالغه :

همان سبب معنوی کلام است و در ظاهر کلمه وجود ندارد و از باب تعظیم و قرار ندادن شریک برای خداوند است و مقدار کشش آن متوسط یعنی چهار حرکت است. مثال: **لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اللّٰهُ** و امثال اینها

۶ ـ مد ممتنع :

همان تبصره (۱) ادغام صغیر است که ذکر شد. مثال: **مَدَدْتَ**

۷ ـ مد لازم :

هر گاه بعد از حروف مد حرف مشدد قرار گیرد مد لازم است و مقدار کشش آن ۶ حرکت (طول) خوانده می‌شود و خود به چهار حالت است.

* **۱ ـ مد لازم کلمی مثقل:** مدی است که چون سبب مد تشدید است به آن مثقل گفته می‌شود و چون در یک کلمه قرار دارنـد بـه آن کلمی گفته می‌شود مانند: **والضالّين** .

* **۲ـ مد لازم کلمی مخفف:** مدی است که چون سبب مد سکون است و چون در یک کلمه قرار دارند کلمی، و چون سبب تشدید نیست مخفف گفته می‌شود مانند: **ص (صادْ) ءَ آلْئٰنْ.**

* **۳ـ مد لازم حرفی مثقل:** مد لازمی است که چون سبب مد تشدید است و چون در یک حرف قرار دارد به آن مد لازم حرفی گفته می‌شود و این نوع مد فقط در حروف مقطعه قرآن است مانند: **آلم ـ طسمٓ.**

* **۴ـ مد لازم حرفی مخفف:** مد لازمی است که حرف مد و سبب مد در یک حرف وجود داشته به همین دلیل به آن مد لازم حرفی و چون سبب مد سکون‌است مخفف گفته‌می‌شود مانند: **نٓ ، یسٓ ، حمٓ**

مَخَفَّف: در لغت به معنی سَبُک است و در اصطلاح حرفی که دارای سکون باشد به دلیل آسان تلفظ کردن به آن مخفف گفته می‌شود.

مُثَّقَل: در لغت به معنی سنگین است و در اصطلاح حرفی که دارای تشدید باشد و به دلیل سخت تلفظ کردن و مشدد خواندن به آن مُثَّقل گفته می‌شود.

احکام هاء آخر کلمه

هاء جوهری (ذاتی):

حرفی است که جز ذات و جوهر کلمه است و از آن جدا نمی‌شود. مانند **اَللّهُ ـ نَفَقَهُ ـ فَوٰاکِهُ ـ وَجْهُ ـ وُجُوهُ**

هاء سکت:

یعنی ساکن کردن حرف (ه) در آخر بعضی کلمات کــه هــاء ضمیر نبوده و جز ماده کلمه نمی‌باشد و در حال وقف بــا وصــل همواره ساکن است و اشباع آن به علت سکون جایز نــیست و در هفت جای قرآن موجود است.

لَمْ یَتَسَنَّهْ (۲۵۹ بقره) اِقْتَدِهْ (۹۰ انعام) کِتَابِیَهْ (الحاقه) حِسَابِیَهْ (الحاقه) مَالِیَهْ (الحاقه) سُلْطَانِیَهْ (الحاقه) مَاهِیَهْ (۱۰ القارعه)

شرایط اشباع هاء ضمیر

اگر دو طرف هاء ضمیر متحرک باشد، در این صورت هاء ضمیر اشباع می‌گردد یعنی اگر مکسور باشد، به «یاء مدی» و اگر مضموم باشد، به «واو مدی» خوانده می‌شود. مــثال: (**بِـهِ وَلاٰ ـــ بِـهِي وَلاٰ**) (**فَلَهُ عَشْرُ ـــ فَلَهُو عَشْرُ**) به اشباع «صِلَة» نیز گویند.

صلة در لغت به معنای «بخشش و جــایزه ـ خــویشاوندی» و در اصطلاح عبارتست از: اشباع ضمه و کسره به صورتی که از آنــها واو مدی و یاء مدی حاصل شود.

البته در صورتی که «میم جمع» صدای واو مدی به خود بگیرد، به این کار نیز «صلة میم جمع» گویند.

شرایط عدم اشباع (بلااشباع) هاء ضمیر

الف ـ وقتی دو طرف یا یکی از طرفین هاء ضمیر، ساکن باشد مانند: **اِلَیْهِ الْمَصیرُ ـ مِنْهُ لَحْمَاً**

ب ـ وقتی بعد از هاء ضمیر، یکی از «حروف مدی» بیاید مانند: **اَنْزَلْنَاهُ ـ فیهِ ـ نَصَرُوهُ.**

ج ـ وقتی بعد از هاء ضمیر، حرف «مشدد» واقع شود مانند: **یَعْلَمْهُ اللّهُ.**

نکات و استثنائات هاء ضمیر

۱ ـ هاء ضمیر در عبارت «**وَیَخْلُدْ فیه مُهاناً**» (سوره الفرقان) به اشباع (**صِلَة**) خوانده میشود.

ح ـ هاء ضمیر در کلمات «**اَرْجِهْ**» (**سورهٔ اعراف و الشّعراء**) ـ **فَاَلْقِهْ** (سورهٔ النّمل)، به سکون آمده است .

ح ـ هاء ضمیر «**یَرْضَهُ لَکُمْ**» (سورهٔ الزّمر) «بلااشباع» خوانده میشود.

صلة:

در لغت به معنی کشیدن و در اصطلاح صلة با اشباع یک معنی دارد کلمهای که اشباع دارد یا صلةاکبری است یا صلةالصغری و اگر اشباع نداشته باشد دیگر صلة ندارد.

* ١ ـ صِلَةُالْكُبرى: اگر صلة یا اشباع به همزه برسد به اندازهٔ ۴ و ۵ حرکت کشیده شود و صلة الْکُبْریٰ گویند مانند: **مَالَهُ أَخلَدَه ، لَهُ أخر.**

* ٢ ـ صَلِةُالصغریٰ: اگر صلة به همزه نرسد صلةالصغری گفته می‌شود و همان اشباع است که بیان شد مانند: **كِتَابَهُ فَلَنْ ، فَلَهُ عَشْرُ**

خلاصه:

حکم «هاء» ضمیر از دو حال خارج نیست.

١ ـ اشباع (که صلةالصغری را در بر دارد)

٢ ـ بلااشباع مثال: **مِنْهَ.**

بِعِبادِهِ خَبِير: اشباع (صِلَةُالصغری) **لهُ أَجْرُ**: (صِلَةُالكبری) یا مدالصلة یا مد اشباع

باب (فتح ـ اماله و تقلیل)

اماله لغت فجر و فتح لغت اهل حجاز و منظور از فتح تفخیم می‌باشد.

۱ ـ فتح:

گشودن و باز نمودن کامل دهان برای تلفظ حرف مفتوح قبل از الف می‌باشد. مثال: عَالمین ـ اَبْرار ـ قَهّارْ

۲ ـ اماله:

به معنی متمایل نمودن و ضد فتح است یعنی متمایل و میل دادن فتحه به جانب کسره و الف بطرف یاء است و فایده از اماله آسان گردانیدن لفظ است. اماله بر دو قسم است:

* ۱ ـ **اماله کُبْری یا تامّة** : میل دادن بسیار فتحه بطرف کسره و الف بجانب یاء است که فتحه به کسره ادا می‌شود. مانند مَجرَیهَا.

* ۲ ـ **اماله صغری یا بین بین (بین اللفظین)**: آنست که فتحه و الف اندکی به سمت کسره و یاء میل داده شوند مانند: اِنّـا ـ اِیّـاکَ ـ کِتابَ.

۳ ـ تقلیل:

در لغت به معنی (کاهش دادن و کم نمودن) و در اصطلاح حالتی

میان فتح و اماله می‌باشد که آن را اماله غیر محضه یا صغری نیز می‌نامند. یعنی الف در مخرج خود بصورت کامل به طرف حرف (یاء) متمایل نمی‌شود. مثال:

حرف الفی که در اصل (یاء) و سپس به (الف) تبدیل شده است: موسیٰ ـ یحییٰ ـ اسریٰ ـ الهویٰ ـ الضُحیٰ ـ اِشْتَریٰ ـ النَّصاریٰ الذّکریٰ که بعد از حرف (راء) آمده است. علیٰ ابْصٰارِهِمْ که قبل از حرف (راء) قرارگرفته اِنَّ کتاب الاَبْرار که‌بین‌دوحرف(رائی)قرارگیرد.

سکت

سکت در لغت به معنی (توقف ـ سکوت) آمده است و در قرائت قطع صوت در حین قرائت بدون تجدید نفس در زمانی کوتاه و مجدد قرائت. موارد سکت در قرآن (به روایت حفص از عاصم).

۱ ـ **عِوَجاً * قَیِّمَاً (سوره کهف)**. تنوین نصب در وصل به سکت به الف مدی قرائت می‌شود (عِوَجٰا ـ قَیِّمٰا)

۲ ـ **مَرْقَدِنٰا * هٰذٰا (سوره یس)**. البته در مَرْقَدِنٰا می‌توان وقف کرد.

۳ ـ **کَلاّٰبَلْ * رٰانَ (سوره مطففین)**

۴ ـ **وَ قیلَ مَنْ * راقٍ (سوره قیامة)**

در مواردفوق در صورت عدم‌سکت ، شکی در معنای‌آنها پدیدمی‌آید.

تسهیل

یعنی‌به‌آسانی اداکردن و اغلب‌درقرائت الف و همزه است مانند: اٰمَنَ ـ اٰمَرَ ـ که در اصل اَئْمَنَ و اَئْمَرَ بوده.

۱ ـ همزه استفهام با همزه دیگر در یک کلمه و همزه دوم مفتوح باشد. مانند أَأَعْجَمِيٌّ (آعْجَمِيٌّ)، آذَّكَرَيْنِ، آللّٰهُ، آلْاٰنَ.

مَخلوطُ و مَمْزّوج (خَلط و مَزج):

مخلوط به معنای در هم بردن دو یا چند چیز می‌باشد که جدا نمودن آنها از هم امکان‌پذیر است و «مَمْزُوج» به معنای آمیختن است بطوریکه در هم حل شده. جدا کردن آنها بسیار دشوار باشد مانند: «أَللّٰهُ أَكْبَرُ و إِنَّ هٰذا» باید رعایت کرد که حرف آخر کلمهٔ «أَللّٰهُ» در کلمهٔ «أَكْبَرُ» و حرف آخر کلمهٔ «إِنَّ» در کلمهٔ «هٰذا» مخلوط و ممزوج نگردد در غیر این‌صورت به «أَلاّٰ ـ هُأَكْبَرُ» «إِنَّهاٰ ـ ذٰا» تبدیل شده و خطا می‌باشد.

لحن جَلِی و خَفِی

لحن در اینجا منظور خطای قرائت است و دو نوع است جَلِی و خَفِی (آشکار و پنهان)

لحن جَلِی :

خطای لفظی و مردم عامه نیز آن را می‌دانند چه این خطا به

تغییر معنی بکشاند یا نکشاند به اینکه حرکتی را به حرکت دیگر و حروفی را به حروف دیگر تبدیل کند مثلاً تاءْ در أَنْعَمْتَ را ضمه‌دهد و یا در قُلْتُ آن را کسره دهد. موارد لحن جلی عبارتند از:
۱ ـ ترک مدهای طبیعی ۲ ـ ترک اظهار و ادغام ۳ ـ قصر مدهای واجب و لازم ۴ ـ تفخیم حروفی که باید ترقیق نشود و بالعکس ۵ ـ وقف قبیحی که در آن فساد معنی ظاهر و آشکار است

لحن خَفِی :

خطایی که به کمال اتقان تلفظ مربوط است نه به تصحیح آن و فقط ماهران این فن آن را درمی‌یابند و بر عامه پنهان است. مثال ۱ ـ کمبود مهارت در تحقیق صفات و بکارگیری احکام ۲ ـ عدم ضبط مقدار مدها به نیم درجه بیشتر یا کمتر. نماز خواندن پشت سر کسی که‌لحن‌های‌جلی‌وخفی را رعایت نمی‌کند درست نیست.

اقسام وقف (اختیاری ـ اضطراری)

اختیاری که شامل (تام ـ کافی ـ حسن) می‌باشد.

وقف اختیاری:

آن است که هنگام وقف، کلام از حیث لفظ یا معنی و یا هر تمام باشد و بر سه نوع است:

* **۱ ـ وقف تام :** آن است که کلام از حیث لفظ و معنی کامل بوده

بستگی به مابعد نداشته باشد و بیشتر در آخر آیه و انتهای قصص و کلام و پیش از یاء ندا و فعل امر است مـانند: وقـف بـر مٰـالِکِ یَوْمِ‌الدّینِ و شروع از اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینُ

* ۲ـ **وقف کافی** : آن است که کلام از حیث لفظ کـامل بـوده و از جهت معنی به مابعد بستگی داشته باشد که در این صورت وقف بر آنها نیکو و کافی است و در انتها و در میان آیات یافت مـی‌شود و غالباً قبل از اِنَّ (حروف استقبال) س ـ سَوْفَ (حـرف اسـتفهام) همزه ـ هَلْ (افعال مدح و ذم) (نِعْمَ ـ بِئْسَ) واقع گیرد و مانند: رَبَّنٰا تَقَبَّلْ مِنّٰا اِنَّکَ أَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ که جمله اول وقف کافی است.

* ۳ـ **وقف حسن** : آن است که کلام از حیث معنی تمام و از جهت لفظ به مابعد بستگی داشته باشد به علت اینکه تغییری در معنی ایجاد نمی‌کند وقف حسن نامیده‌اند لیکن وصل نـیز بـهتر است مانند وقف میان موصوف و صفت و معطوفٌ علیه و معطوف.

مثال موصوف و صفت: وقف بر الحمدالله و ابتدا از رب‌العالمین

مثال‌معطوف‌ومعطوف‌علیه: وقف‌برایاک‌نعبدوشروع‌ازایاک‌نستعین.

حروف عطف عبارتند از : واو ـ فاء ـ ثُمَّ ـ حتّٰی ـ أَوْ ـ أَمْ ـ بَلْ ـ لٰکِن ـ لا

* **وقف اضطراری یا قبیح:** آنست که کلام از حیث لفظ و معنی تمام نبوده و بستگی به مابعد داشته باشد. مثال: وقف بـر «اَلْـحَمْد» و شروع از «لِلّه رَبِ‌الْعالَمین» موارد وقف اضطراری ۱۵ جا در قـرآن

می‌باشد.

* **وقف اقبح یا کفران:** مواضعی در قرآن می‌باشد که نباید بـر روی آنها وقف شود و اگر عمداً وقف شود موجب کفر است. هـفده یـا نوزده مـوضع‌در قـرآن‌مـی‌باشد. (۱۰ و ۲۶ و ۵۵ و ۱۱۶ و ۱۶۳ سوره‌بقره)

(۶۸ سوره یونس) (۱۸۱ آل عمران) (۳۱ و ۶۴ و ۷۲ و ۷۳ و ۸۴ و ۱۱۲ سوره مـائده) (۷۷ و ۷۸ سـوره انـعام) (۳۰ سـوره تـوبه) (۴۳ سوره رعد) (۴ و ۵ سورهٔ ماعون) (۲۲ سوره فجر)

* **وقف غفران:** یعنی بخشش و آمرزش و طبق فرمودهٔ پیامبر اگر بر آن کلمه وقف شود موجب مغفرت و آمـرزش است. در ده مـوضع بشرح زیر است.

۱ ـ (آیهٔ ۵۱ سورهٔ مائده بر أَوْلِیَاء) (آیهٔ ۳۶ سورهٔ انعام یَسْمَعُونَ) (آیهٔ ۱۸ سوره سجده فَاسِقاً) (آیهٔ ۱۸ سـوره سـجده بـر کـلمه لایَسْتَون) (آیهٔ ۱۲ سوره یس بر کلمهٔ اثارَهُم) (آیهٔ ۳۰ سوره یس عَلَی‌الْعبادِ) (آیهٔ ۵۲ سوره یس مِنْ‌مَرقَدِنَام) (آیـهٔ ۶۱ سـورهٔ یس بر کلمهٔ أَنِ اعْبُدُونی) (آیهٔ ۸۱ سوره یس بر کلمهٔ یَخْلُقَ مِـثْلَهُمْ) (آیهٔ ۱۹ سورهٔ مُلک بر کلمهٔ یَقْبِضْن)

* **وقف مَنزِل یا جبرئیل:** به معنای نازل و فرو فرستاده شده است ـ جبرئیل امین، هنگام تلقین آیات به پیامبر در آنجا وقف نموده که به وقف مَنزِل یا جبرئیل مشهور گشته مشهورترین آنها ۸ موضع

زیر می‌باشد :

(اعراف: وسط آیهٔ ۱۸۷) (یس: آخر آیهٔ ۵۱) (سوره بقره: آخر آیه ۱۲۰، آخر آیه ۲۷۴) (آل عمران: آخر آیهٔ ۷، ابتدای آیه ۹۵) (انعام: آخر آیه ۳۶، وسط آیهٔ ۱۲۴)

* **وقف نبی:** وقفهایی است که پیامبر در آنجا وقف نموده‌اند و مشهور است به وقف النبی.

(نصر: ۳ ← وَاسْتَغْفِرْهُ ط)

(بقره: ۱۴۸ ← فَاسْتَبِقُواالْخَیِّرَاتِ ط)

(بقره: ۱۹۷ ← وَ مَاتَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللّٰه ط)

(یونس: ۲ ← أنْ أوحَینَا إلٰی رَجُلٍ مَنْهُمْ أنْ أنْذر النَّاسَ)

(نحل: ۴ ← فَإذَا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینْ)

(آل عمران: ۷ ← وَابْتِغَاءَ تَأوِیلِهِ ج)

(یونس: ۵۲ ← ثُمَّ قِیلَ... عَذَابَالْخُلْدْ ج)

(قدر: ۲ ← مٰا أدراکَ مَا لیلَةُالقدر ط)

(قدر: ۴ ← مِنْ کُلِّ أَمْرٍ ۙ سَلامٌ قف)

* **وقف اسکان:** یعنی ساکن نمودن حرف آخر کلمه موقوفٌ علیها در صورتیکه متحرک باشد مثال: مِنْ قَبْلِکَ ← مِنْ قَبْلِکْ.

* **وقف اِبدل:** به معنای عوض کردن و در تجوید بدل کردن تاءِ تأنیث به هاء و کلمات منصوب به الف می‌باشد مثال: صَلٰوة ـ زَکٰوة که بجای (تاءِ) تأنیث هاء تلفظ می‌شود ← صلٰوه ـ زکٰوه و برای

منصوب رَحیماً و شکوراً هنگام تلفظ به الف خـوانـده مـی‌شود رحیما ـ شکورا.

* **وقف رَوْم:** به معنای اراده کردن و طلب نمودن و جستن است و در تجوید ضعیف گردانیدن حرکت می‌باشد و وقف به روم در حکم وصل است روم در ضمه و کسره و رفع و جـر جـایز است مـانند: نَسْتَعِینُ مِنْ قَبْلِ ـ عَلیمٌ ـ مِنْ نَصیرٍ

اشمام:

یعنی بویانیدن و در تجوید اشاره کردن بسوی حـرکت حـرف آخر کلمه است با لبها بدون صوت (غنچه کردن دو لب) بصورتی که بیننده دریابد و همان وقف به اسکان است فقط بعد از وقف لبها بصورت غنچه درمی‌آید فایده این نوع وقف برای اشخاصی است با اشاره لبها، حرکت را می‌فهمند. اشمام فقط در ضمه و رفع جایز است مانند: فَیَکُونُ ـ رَحیمٌ

روم و اشمام در سه مورد جایز است: (۱ـ تاءِ تأنیث ۲ـ میم جمع چه مبنی بر سکون ← إِنَّهُمْ ۳ـ حرکت عارضی زیرا در حال وقوف ساکن هستند ← ثُمِ‌الَّلیْلَ)

* **وقف إلحـاق:** یعنی پیوستن چیزی به چـیز دیگـر و در تـجوید ملحق کردن هاء سَکت در آخِر کـلمهٔ مـوقوفٌ‌علیها است کـه در موارد زیر هنگام وقف هاء سَکت در آخر کلمه لفظ بـه آن مـلحق

می‌شود مثال: مِمَّ (مِمَّهْ) ـ هُوَ (هُوَهْ) مِثْلُهُنَّ (مِثْلُهُنَّهْ) لَدَیَّ (لَدَیَّهْ)

* **وقف حذف:** انداختن حرف آخر کلمه موقوفٌ‌علیها است که هنگام وقف لفظاً حذف می‌شود مثال: سَوْءِ (سَوْ) شیءٍ (شَیْ)

* **وقف اِثبات:** باقی گزاردن حرف آخر کلمهٔ موقوفٌ‌علیها است که عکس حذف می‌باشد مثال: وَاقٍ که هنگام وقف واقِ خوانند چون در اصل ضمیر بوده است.

* **وقفِ ادغام:** یعنی‌حرف آخر کلمهٔ موقوفٌ‌علیها را از حروفین ماقبل نموده و سپس بر هم ادغام‌نمایند مانند: سوءٍ(سَوّْ) شیءٍ (شَیّ)

* **وقف نقل:** عبارت است از نقل حرف حرکت آخر کلمهٔ موقوفٌ علیها به ماقبل آن است مثال: **وَ تَواصَوْا بِالصَّبرِ** که کسرهٔ راءْ نقل به ما قبل شده و «بِالصَّبِرْ» خوانند.

اَلأَرْضُ، اَلأَمْرُ که اَلرَض و اَلمَر خوانند.

* **وقف به حرکت:** آنست که صدا بدون سلب حرکت حرف آخر سلب شود مانند: مالک یَوم‌الدین که اگر کلمه آخر با حرکت کسره وقف گردد آن را وقف به حرکت گویند که آن را جایز نمی‌دانند.

* **وقف در وصل به سکون:** آنست که پس از وقف با سکان، کلمهٔ موقوفٌ‌علیها بدون تازه کردن نفس به ما بعد وصل شود مانند: اللّٰه‌الصَّمَد که دال مضموم باید ساکن خوانده شود و وصل آن بدون تازه کردن نفس جایز نیست و آنرا وصل به سکون نامند.

وقف مُعانقه یا مُراقبة: علامت سه نقطه‌ای (∴ ∴) یا دو وقف در کنار هم یعنی بر سوی اولی وقف شد بر روی دومی وقف نشود و بالعکس. و به معنای دست به گردن یکدیگر انداختن و محافظت کردن و در تجوید وقف که پهلوی یکدیگر قرار گیرند چــه در یک کلمه و چه در دو آیه باشد.

مثال: لارَیْبَ (ج) (صلی) فِیهِ (ج) هُدی لِلْمُتَّقین (ط) مِنْ قَبْلِ هٰذَا (ط) فَاصْبِرْ (ط) اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقینَ

تقسیمات قرآن

قرآن کریم از فصلهای نامساوی تشکیل شده است که هر یک را (سوره) و کل آنها را (سُوَر) یا (سُورات) نامند.

هر سوره از بندهای کوچک نامساوی تشکیل شده است که هر یک را آیه و کل آنها را آیات نامند.

قرآن کریم به (۳۰) قسمت مساوی تقسیم می‌گردد که هر یک را (جُزء) و کل آنها را (أَجْزاء) نامند.

هر جزء قرآن به دو قسمت مساوی تقسیم می‌گردد که هر یک را (حِزْب) و کل آنها را (أَحْزاب) می‌نامند.

هر حزب قرآن به ۴ قسمت تقسیم می‌گردد که معمولاً هر یک را (پاره) و یا به ترتیب (رُبْعُ الْحِزْب) (نِصْفُ‌الْحِزْب) ثَلاثَةُ ارْباع الْحِزب و بالاخره (حِزب) نامند.

۱ ـ سوره‌های قرآن ۱۱۴
۲ ـ آیات قرآن ۶۶۶۶
۳ ـ کلمات قرآن ۷۷۴۳۷
۴ ـ حروف قرآن ۳۲۲۶۷۰
۵ ـ فتحه‌های قرآن ۹۳۲۴۳
۶ ـ ضمه‌های قرآن ۴۰۸۰۴
۷ ـ کسره‌های قرآن ۳۹۵۸۶
۸ ـ تشدیدهای قرآن ۱۹۲۵۳
۹ ـ مدهای قرآن ۱۷۷۱
۱۰ ـ همزه‌های قرآن ۳۲۷۳
۱۱ ـ الف‌های قرآن ۴۸۸۷۲

آداب تلاوت قرآن

۱ ـ وضو داشتن[۱] ۲ ـ بر روی رحل و یا کرسی قرار دادن قرآن ۳ ـ رو به قبله ایستادن و زدن عطر به دهان و چهره ۴ ـ خواندن دعای قبل از تلاوت ۵ ـ صلوات بر محمد و آل و اصحاب او ۶ ـ رعایت قواعد تجویدی ۷ ـ تلاوت قرآن با صوت مخصوص عرب و صدای بلند ۸ ـ تلاوت قرآن با حالت حزن و خشوع ۹ ـ هنگام رسیدن به آیات رحمت مسئلت از خداوند و هنگام رسیدن به آیات عذاب طلب نجات از خداوند را نماید ۱۰ ـ سکوت در هنگام تلاوت[۲] ۱۱ ـ حاضران آرام و به آیات گوش فرا دهند ۱۲ ـ نوبت تلاوت با

۱- وضو آمد به دقت به دل پاک   بسا پیشانی از اخلاص بر خاک

۲- و إذَا قُرِئَ القُرآنَ فَاستَمِعُوا لَهُ و أنصِتُوا لَعَلَّكُم تُرحَمُونِ (و هنگامیکه قرآن قرائت شود سکوت کنید تا مورد رحمت خداوند قرار گیرید)

رعایت‌تقدم استادان ۱۳ ـ عدم بلند شدن برای دیگران در حضور قرآن ۱۴ ـ تشویق‌قاری ۱۵ ـ توجه‌به‌معانی ۱۶ ـ عدم‌خندیدن ـ شوخی ـ خوردن ۱۷ ـ عدم توجه در موقع تلاوت به اطراف ۱۸ ـ حضور خدا را بفهمد و مواظب حرکات در حضور قرآن باشد

طریقهٔ اتمام قرآن

۱ ـ گفتن صَدَقَ اللّٰهُ العَلیُّ الْعَظیمِ و سپس صلوات حاضران در جلسه بر محمد و آل محمد.

۲ ـ دعای ختم قرآن

قرّاء سبعه

۱ ـ نافع (ابوعبداله نافع ابن ابی نعیم مدنی) متوفی ۱۶۹ هجری

۲ ـ ابن کثیر (عبداله ابن کثیر مکی) متوفی ۱۲۰ هجری

۳ ـ عاصم (ابوبکرعاصم‌ابن‌ابی‌النجودکوفی) متوفی ۱۲۸ هجری

۴ ـ حمزه (ابوعمّاره‌حمزة‌ابن‌حبیب‌زیّات‌کوفی) متوفی ۱۵۶ هجری

۵ ـ کسائی (ابوالحسن‌علی‌ابن‌حمزة کسائی) متوفی ۱۸۹ هجری

۶ ـ ابوعمرو (ابوعمروبن‌علاء بصری) متوفی ۱۵۴ هجری

۷ ـ ابن عامر (عبداله ابن عامر دمشقی) متوفی ۱۸ هجری

و سه تن دیگر که در قرائت استاد بوده‌اند و در کل به (قراء عشره) مشهور گشته‌اند.

۱ ـ خلف (ابو محمد اسدی ابن هشام) متوفی ۲۲۹ هجری

۲ ـ یعقوب (ابن الحق بن زید الحَضْرَمی) متوفی ۲۰۵ هجری

۳ ـ ابو جعفر (زیدبن قفقاع مخزومی مدنی) متوفی ۱۳۰ هجری

گذری مختصر بر زندگانی قراء سبعه

۱ ـ ابن عامر[1]:

عبدالله بن عامر، سال ولادت ۲۱ هجری، وفات ۱۸ هجری قمری در شهر شام و قرائت را از مغیرة بن ابوشهاب می‌گرفته که مغیره نیز از عثمان بن عفان (رض) و ایشان نیز از پیامبر اکرم (ص) قرائت را فرا گرفته است راویان او عبارتند از: هشام ابن ذکوان

ابن عامر ← مغیره ← عثمان ← رسول خدا (ص)

۲ ـ ابن کثیر[2]: عبداله بن کثیر، سال ولادت ۴۵ هجری، وفات ۱۲۰ هجری قمری در مکه و از صحابه عبداله بن زبیر و ابوایوب انصاری و امن‌ابن‌مالک (رضی‌الله عنهم) و نهایتاً به پیامبر (ص) می‌رسد و راویان او عبارتند از:

۱ ـ بزی (احمد بن‌نافع‌بن‌ابی‌بزی) به فتح باء و تشدید زاء

۲ ـ قُنبُل (محمدابن‌عبدالرحمن محزومی مکی)

ابن‌کُمیل ← سائب‌محزومی ← مجاهد ← ابن‌عباس ← حضرت‌امیر ← رسول‌خدا(ص)

۱، ۲ ـ نورروی قورئان. عبدالکریم مدرس

۳ـ عاصم[1]:

عاصم بن ابی النجود اسدی که کنیه ابـوبکر است و در سـال ۱۲۷ هجری قمری در کوفه یا مساوه وفات یـافته و قـرائت را از زربن‌جُیش و او از عبداله بن مشرور ابن مسعود و او نیز از پیامبر اخذ کرده است و راویان او عبارتند از:

۱ ـ شعبه مشهور به ابن عیاش

۲ ـ حفص (ابوعمروبن‌سلیمان‌بن‌المغیره)

عاصم ← زربن‌جُیش ← عبداله‌بن‌مسعود ← رسول‌خدا(ص)

و عدهٔ دیگر طوری دیگر می‌پندارند.

۴ـ ابوعَمْرو[2]:

ابـو عَمْروریان‌بن‌علامی‌بن‌عماری‌بصری، سال ولادت ۷۰ هجری، وفات ۱۵۴ هجری قمری و قرائت را از حسن بصری و او نـیز از حطلان و او از ابوعایه و او نیز نهایتاً از پیامبر (ص) اخذ کرده است و راویان او عبارتند از :

۱ ـ حفص بن عُمر بن عبدالعزیز بغدادی

۲ـ صالح‌بن‌زیادمشهوربه‌ابوشعیب‌ملقب‌به‌سوسی(همان‌شهرشوش)

ابوعمرو ← حسن بصری ← حطلان ← ابوعا لیه ← رسول‌خدا(ص)

۱، ۲ـ نوروی قورئان. عبدالکریم مدرس

۵ـ حمزه[1]:

حمزةبن حبیب کوفی مشهور به ابوعماره، سال ولادت ۸۰ هجری قمری، وفات ۱۹۴ یا ۱۹۶ هجری قمری در حُلوان.

حمزه ← سلیمان‌بن‌مهران‌اعمش ← مسیحی‌ابن‌وثاب‌اسدی ← ابی‌شبل‌علقمه‌بن‌قیس ← عبداله‌بن‌مسعود ← رسول‌خدا(ص)

و راویان او عبارتند از:

۱ ـ خلادبن‌خالد کوفی مشهور به ابوعیسی

۲ ـ خلف بن هشام کوفی مشهور به ابومحمد

۶ـ نافع[2]:

نافع بن عبدالرحمن مدنی مشهور به ابی رویم، سال ولادت ۷۰ هجرت، وفات ۱۶۹ در مدینه در قبرستان بقیع. راویان او عبارتند از:
(ورش) عثمان بن سعید مصری مشهور به ابوسعید ملقب به ورش
(قالون) عیسی‌بن‌فیدی حزی مشهور به ابوموسی ملقب به قالون

نافع ← اعرج ← ابوهریره ـ ابوعباس ← ابی‌بن‌کعب ← رسول‌خدا(ص)

۷ـ کسائی[3]:

علی‌بن‌حمزه کسایی کوفی مشهور به ابوالحسن، ولادت ۱۱۹

۱، ۲ و ۳ـ نوروی قورئان. عبدالکریم مدرس

هجری، وفات ۱۸۹ هجری به هنگام عزیمت به خراسان با هارون‌الرشید. راویان او عبارتند از:

۱ ـ لیث بن خالد بغدادی مشهور به ابوالحرث

۲ ـ حفص‌بن‌عمربن‌عبدالعزیز مشهور به ابوعُمر ملقب به سوری

کسایی ← حمزه ← عیسی‌بن‌عمرو ← طلحه‌بن‌معرف ← نخعی ← علقمه ← عبداله‌بن‌مسعود

قراء عشرة

بعد از قراء سبعه سه تن دیگر وجود داشتند که در درجه دوم قرار داشتند و به اتفاق قراء سبعه ـ قراء عشره را تشکیل می‌دهند.

۸ ـ یزیدبن‌قعقاع :

ابوجعفریزیدبن‌قعقاع، ۱۳۰ هجری قمری از شاگردان ابوهریره و عبداله‌بن‌عباس. راویان او: عیسی بن ورکان یا سلیمان‌بن‌جمّاز

۹ ـ یعقوب :

یعقوب بن اسحاق حضری بصری، وفات ۲۰۵ هجری قمری و راویان او: رُوَیس و رَوْح (ابوالحسن رَوْح)

۱۰ ـ خلف :

ابوعمرخَلَف بن هشام کوفی، وفات ۱۲۹ هجری قمری راویان او: اسحاق وراق و ادریس بن عبدالکریم

قراء اربعه عشره

دانشمندان اسلامی نام چهار تن از قراء دیگر را به قراء عشره افزوده‌اند که مجموعه قراء اربعه عشره را تشکیل می‌دهند و عبارتند از:

الف ـ حسن‌بصری (م . ۱۱۰ هـ . ق) که‌ازبزرگان‌تابعین بوده‌است.

ب ـ ابن محیصن (م . ۱۲۳ هـ . ق) که قرائت را از ابن مجاهد اخذ کرده است .

ج ـ یحیی بن مبارک یزیدی (م . ۲۰۲ هـ . ق) از بزرگان علم نحو بوده است.

د ـ شنبوذی : ابوالفرج‌محمدبن شنبوذی (م . ۳۸۸ هـ . ق) است.

رموز سجاوندی

عبدالله سجاوندی از علماء علم قرائت، علائم و رموزی را در مورد محلهای وقف پیشنهاد نموده است که هنوز هم در کتابت مصاحف بکار می‌رود.

انواع وقف از دیدگاه سجاوندی، ۶ نوع بوده است و برای هر نوع رمزی قرار داده است.

(م) علامت وقف لازم ـ جایی است که وصل آن خلل و فساد در معنی ایجاد می‌کند (مافوق تام، أَتَمّ)

(ط) علامت وقف مطلق ـ جائی است که وقف آن بسیار بجا است ابتدا

به ما بعد آن نیز خوب است. (مترادف با وقف تام)

(ج) علامت وقف جایز ـ جائی است که وقف و وصل آن هر دو جایز است. (مترادف وقف کافی)

(ز) علامت وقف مُجَوَّزْ ـ جائی است که وصل بهتر است اما وقف هم بلااشکال است (مترادف وقف حسن)

(ص) علامت وقف مرخص ـ جائی است که به خاطر اطاله کلام و کمبود نفس می‌توان وقف کرد در حالیکه ارتباط به ما بعد وجود دارد .

(لا) علامت وقف ممنوع (قبیح) ـ جائی است که وقف در آن خلل در معنی ایجاد می‌کند و نباید وقف نمود.

سجده‌های[1] قرآن (واجبه ـ مستحبّه)

سجده‌های واجبه تلاوت:

در چهار موضع قرآن پس از تلاوت یا شنیدن تمامی آیه، یک سجده بر قاری و مستمع واجب می‌گردد و جائز نیست تأخیر کند (سوره‌هایی که سجدهٔ واجب دارند سورهٔ (عَزائمْ[2]) نامیده

۱- سجده در شرع مقدس اسلام بر چهار وجه است: سجده نماز ـ سجده قرآن ـ سجده سهو ـ سجده شکر و یکی از علائم مؤمن سجده شکر می‌باشد.

۲- جمع عزیمت و به معنی قصد مؤکد و واجب است.

می‌شوند و ۴ مورد هستند :

۱ ـ آیهٔ ۱۵ سورهٔ سجده یا الجُرُز و یا المَضاجِع

۲ ـ آیهٔ ۳۷ سورهٔ سجده یا فُصِلَت

۳ ـ آخرین آیهٔ سورهٔ النَّجم

۴ ـ آخرین آیهٔ سورهٔ العلق

سجده‌های مستحبه یا مَندوبَه ۱۱ مورد است:

۱ ـ آخرین آیهٔ سورهٔ اعراف
۲ ـ آیهٔ ۱۵ سورهٔ رعد
۳ ـ آیه ۵۸ سورهٔ مریم
۴ ـ آیهٔ ۱۸ سورهٔ حج
۵ ـ آیهٔ ۲۵ سورهٔ نمل
۶ ـ آیهٔ ۲۴ سورهٔ ص
۷ ـ آیهٔ ۲۱ سورهٔ اِنشقاق
۸ ـ آیهٔ ۴۸ سورهٔ نحل
۹ ـ آیهٔ ۱۰۷ سورهٔ اِسری
۱۰ ـ آیهٔ ۷۷ سورهٔ حج
۱۱ ـ آیهٔ ۶۰ سورهٔ فرقان

باب فرش الحروف

یَبْصُطُ (بقره ـ ۲۴۵) و **بَصْطَةً** (اعراف ـ ۶۹):

صاد، در هر دو کلمه به سین خوانده می‌شود (**یَبْسُطُ ـ بَسْطَةً**) و قرائت به صاد نیز درست است.

اَلْمُصَیْطِرُوْن (سوره طور ـ ۳۷) و **بِمَصَیْطِرْ** (سورهٔ غاشیه ـ ۲۲) :

هر دو کلمه به «سین» نیز خوانده می‌شود (المسیطرون ـ بِمُسَیْطِر) صورت قوی‌تر آن صاد می‌باشد که می‌خوانند.

مَجْرِيٰها (سوره‌هود ـ ۴۱): الف ـ بعداز«راء»، «اماله‌کُبریٰ» می‌شود. یعنی الف به سوی یاء مدی میل می‌کند و به حالت کسرهٔ کشیده فارسی تلفظ می‌شود.

اِرْكَبْ مَعنٰا (سوره هود ـ ۴۲) :

باء در میم ادغام می‌شود که وجه غالب هم همین است اما اظهار آن هم صحیح است.

لاٰ تَأْمَنّٰا (سوره یوسف ـ ۱۱)

نون مشدد به «اشمام» خوانده می‌شود (لبها به حالت ضمه درمی‌آید) چرا که در اصل لاٰ تَأمَنُنٰا بوده است.

فیه (سوره فرقان ـ ۶۹) :

فیه مُهٰانًا هاء ضمیر به اشباع خوانده می‌شود (فیهی مُهاناً)

ضَعْفٍ (دوباردرسورهٔروم ـ ۵۴) **ضعْفاً** (سوره روم در همان آیه ـ ۵۴) که ضاد به ضمه هم خوانده می‌شود.

يَرْضَهُ تَكلُم (سوره زمر ـ ۷) :

هاء ضمیر بلااشباع خوانبده می‌شود.

ءَاَعْجَمِیٌّ (سورف فصلت ـ ۴۴) :

همزه دوم به **تسهیل** (بین همزه و الف مدی) خوانده می‌شود.

سَلاٰسِلَ (سوره دهر ـ ۴۴) :

لام آخر کلمه در وصل به فتحه خوانده می‌شود اما در وقف به دو صورت سکون (سلاسلْ) و الف مدی (سَلاٰسِلاٰ) خوانده شده است.

منابع و مآخذ

۱ـ قرآن کریم

۲ـ احادیث

۳ـ تجوید جامع، *ابراهیم پورفرزیب*

۴ـ رفع‌التجوید، *ملک‌فردین حسینی*

۵ـ حلیة‌القرآن (۱ و ۲)، *سیدمحسن موسوی بلدی*

۶ـ پژوهشی دربارهٔ قواعد تجوید، *فرید عزت‌پور*

۷ـ سرالبیان فی علم‌القرآن، *حسن بیگلری*

۸ـ جزوه‌های پراکنده

۹ـ تجوید جامع، *ناصر گلستانی ـ داریانی*

۱۰ـ اسهل التجوید، *حبیب اله بن حسینعلی اصفهانی*

۱۱ـ تجویدالقرآن، *محمدعلی لسانی فشارکی*

۱۲ـ قواعد تجوید، *به روایت ورش از نافع*

۱۳ـ تجوید آسان، *عبدالفتاح قاری*

۱۴ـ دانستنیهای قرآن، *مصطفی اسرار*

۱۵ـ قواعد تجوید، *عبدالعزیز عبدالفتاح قاری*

۱۶ـ نوروی قورئان، *ملا عبدالکریم مدرس*

۱۷ـ خلاصة‌التجوید، *ابوالقاسم گنجی سمرقندی*

۱۸ـ تجویدالقرآن، *ابوالقاسم میرزائی*

و چند منابع و مآخذ دیگر.



مطالب این کتاب توسط مؤلف و سایر دوستان، برای علاقمندان به این فن در مسجد جامع امام شافعی کرمانشاه تدریس می‌گردد و توضیحات بیشتر در باب کتاب و یادگیری آن را در کلاس تشریحی می‌توان کسب نمود.

مؤلف

قیمت: ۴۰۰۰ ریال